



انزومیریل

به کوشش: محمد مهدی خضرابی





النشريات العام الرضا (2)

آرزوی دیدار

محمد مهدی خضرائی



انتشارات خادم الرضا (ع)

■ قم / خیابان صفائیه (شهدا) /
انتهای کوی بیگدلی /
نیش کوی شهید گلدوست / پلاک ۲۸۴
■ صندوق پستی ۳۷۱۵۵/۶۱۱۳
■ تلفن: ۷۷۴۲۱۴۲ - ۷۷۳۶۱۶۵ / ۰۲۵۱

آرزوی دیدار

■ تألیف: محمد مهدی خضرائی
■ ویراستار: مؤلف
■ ناشر: انتشارات خادم الرضا علیه السلام
■ مدیریت هنری: کانون تبلیغاتی سحر
■ نوبت چاپ: اول - پاییز ۸۳
■ تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه / قطع: رقعی / تعداد صفحه: ۸۰ صفحه
■ قیمت: ۶۰۰ تومان
■ شابک: ۹۶۴ - ۵۹۱۲ - ۴۲ - ۳

جميع حقوق برای انتشارات خادم الرضا علیه السلام محفوظ است.

■ مرکز پخش:

ستاد اجرایی طرح توسکا (مجری توزیع سراسری کتاب ایران)
تلفن: ۷۷۴۲۱۴۲ - ۷۷۳۶۱۶۵ / ۰۲۵۱



قال الله تعالى:

أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٧﴾

بدانید که خداوند زمین مرده را زنده می‌گرداند،

ما آیات خود را برای شما آشکار ساختیم

تا در باره آن تعقل کنید.

سورة حديد

بقیة اللہ

خبر کبریا کی نیند میں

تقدیم بہ

محضر مقدس صاحب الزمان حضرت بقیة اللہ

(عجل اللہ تعالیٰ فرجہ الشریف)

و با تشکر از پدر و مادرم

کہ مراد در این راه ہمراہی کردند

فهرست مطالب

- ۷ مهدی موعود اسلام چنین کسی است
- ۹ پیش گفتار
- ۱۱ مهدی (عج) کیست ؟
- ۱۳ چگونگی تولد حضرت مهدی (عج)
- ۱۶ چرا امام زمان «قائم» نامیده شده است؟
- ۱۷ کسانی که با حضرت مهدی (عج) ملاقات کردند
- ۱۹ علی بن مهزیار اهوازی
- ۲۵ اسماعیل هرقلی
- ۳۰ زن نابینا
- ۳۱ دلیل عقلی و نقلی بر وجود امام زمان (عج)
- ۳۳ سخنان سطیح با شاه زمان خود
- ۳۴ نشانه‌های ظهور قائم
- ۳۹ خروج سفیانی
- ۴۰ فرمایش حضرت علی علیه السلام و نشانه آمدن دجال



- ۴۲ دجال کیست و چه می‌کند؟
- ۴۴ آمدن دابة الارض
- ۴۴ صدای آسمانی
- ۴۵ ظهور حضرت مهدی امام زمان (عج)
- ۴۷ یاران حضرت مهدی (عج) و کسانی که آرزوی دیدار وی را دارند ..
- ۵۰ حکومت مهدی (عج) تنها دین آن زمان
- ۵۱ روش حکومت حضرت قائم (عج)
- ۵۳ نابودی شیطان بدست قائم
- ۵۴ قرآن و مسئله حکومت جهانی
- ۵۶ آنچه در لوح مصر نوشته بود
- ۶۱ گفتار علامه مجلسی راجع به صوفیہ در رسالہ اعتقادات
- ۶۵ غربت اسلام
- ۶۶ مسئولیت و وظیفہ خطیر شیعه در زمان غیبت
- ۶۷ ایمان و عمل
- ۶۸ وظیفہ شیعه
- ۶۹ حضرت مهدی (عج) در شعر شاعران
- ۷۱ شمع دل انجمن
- ۷۴ نغمہ‌های جاودانی
- ۷۵ در دامن شبها
- ۷۷ همراز دل
- ۷۹ آخرین موکب



مهدی موعود اسلام چنین کسی است :

هنگامی که قائم ظهور می‌کند، خداوند چنان سایه عنایتش را بر سر مردم می‌گستراند که بدان وسیله عقل‌های آنها جمع و افکارشان کامل می‌گردد.

گویا قائم را می‌بینم که در بیرون نجف سوار بر اسب تیره رنگی است که میان پیشانی تا گلویش سفید می‌باشد. آنگاه اسبش را به حرکت در می‌آورد، و در آن حال مردم هر شهری می‌بینند که قائم در شهر آنهاست....

«حضرت صادق علیه السلام»



صاحب الامر اگر چه خود از دیدگان مردم غائب می‌گردد، ولی یادش از دل‌های مؤمنین نمی‌رود. او دوازدهمین امام از ما ائمه است. خداوند هر مشکلی را برایش آسان می‌کند و هر دشواری را به خاطر او سهل می‌گرداند، گنج‌ها و معادن زمین را برای وی آشکار می‌سازد، و هر دوری را برایش نزدیک می‌گرداند و هر جبار گردن‌کشی را به وسیله او از میان برمی‌دارد.

او فرزند بانوی کنیزان است و ولادتش پوشیده می‌ماند.

«امام موسی کاظم علیه السلام»

قائم ما کسی است که وقتی ظهور می‌کند به سن پیرمردان و به صورت جوانان است، و بدنی نیرومند دارد. به طوری که اگر دست به طرف بزرگترین درختان ببرد قادر است که آن را از بیخ برکند، و چنانچه در کوهها بانگ زند سنگهای سخت و با صلابت از هیبت صدای رعدآسایش خُرد شود. عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست. او چهارمین از فرزندان من است. خداوند تا زمانی که مصلحت می‌داند او را از نظرها غائب می‌گرداند، سپس او را آشکار خواهد ساخت. و به وسیله وی زمین را پر از عدل و داد می‌کند و از آن پس که پر از ظلم و ستم شده باشد.

«حضرت امام رضا علیه السلام»



پیش گفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قال الله تعالى: «أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ
مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ آيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»

بدانید که خداوند زمین مرده را زنده می‌گرداند، ما آیات خود را
برای شما آشکار ساختیم تا در باره آن تعقل کنید. (حدید / ۱۷)

کلینی در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که
فرمود: خداوند زمین را با عدالت جهانی قائم ما زنده می‌کند، پس
از آن که با بیداد ستمگران مرده باشد.

شیخ طوسی در کتاب غیبت از عبدالله بن عباس روایت نموده
که در تفسیر این آیه شریفه گفت: خداوند زمین را، که با بیدادگری
مردم خواهد مرد، با ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله زنده می‌گرداند، و
«آیات» که خداوند آشکار می‌سازد، آن حضرت است.

کسانی که پیرو امامان معصوم علیهم السلام هستند، می‌دانند امامی با نام
مهدی (عج) دارند که دوازدهمین و آخرین امام شیعیان می‌باشد و
اکنون در غیبت به سر می‌برد.



علامه عظیم الشان مرحوم ملا محمد باقر مجلسی رضوان الله علیه مؤلف عالیقدر کتاب با عظمت بحار الانوار یکی از بزرگترین دانشمندان شیعه است که با همت عالی و اقدامات اساسی وی، مذهب شیعه دوازده امامی در سراسر کشور اسلامی رواج بیشتری یافت، به طوری که به یاری خداوند متعال تا هنگام ظهور وجود اقدس امام زمان علیه السلام خدمات ریشه دار آن بزرگ مرد علم و دین همچنان استوار خواهد ماند و از خاطره ها فراموش نخواهد شد.

کتاب حاضر منتخبی از قسمت های جلد سیزده کتاب بحار الانوار با نام مهدی موعود^۱ می باشد.

در کتاب بحار الانوار از یک موضوع چند روایت از چند نفر آمده و توضیحات کامل و مفصلی داده شده ولی در این کتاب از هر موضوع یک روایت را بیان کرده ایم.

در آخر، قسمتی از گفتار علامه مجلسی در باره مخالفت خود با صوفیه را که در بحار و بسیاری از کتابهای دیگر بیان کرده، آورده ایم، تا مشخص سازیم که برخی از پیروان این مسلک در گذشته خود را نایب امام معرفی کرده و به امامت حضرت مهدی (عج) به عنوان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام معتقد نبوده و نیستند.^۲

محمد مهدی خضرائی

۱. چاپ سوم، دارالکتب اسلامیة، تهران، بازار سلطانی، مترجم: علی دوانی.

۲. بحار، ج ۱۳، چاپ سوم، باب بیست و دوم.



مهدی (عج) کیست؟

مهدی امید بشر است. مهدی برگزیده خدای عزوجل است. مهدی انجام دهنده هدف انبیا، دادگر کل، بنیانگذار عدل، نوید دهنده جهانی، انسان بزرگ و پاکیزه‌ترین فرد بشر و پاینده است. سرپای وجودش از فضیلت و عدالت آکنده است و گرنه ظلمت، نور نزاید و نیستی، هستی نیارد. نیاکانش همگی پاکترین مردم از نظر انسانیت بوده‌اند. عصمت و تقوا و فضیلت ویژه پدرانش می‌باشد و گرنه میراث ستمکار، جز ستمکاری نخواهد بود. نیاکانش دارای عالیترین منصب الهی بوده‌اند و ظالمین را در این منصب راهی نیست. خود، نمایندگی خدای بزرگ را بر کمره خاکی دارد و سند نمایندگی حضرتش عمر طولانی اش می‌باشد و نیز دانش و عصمتش. مهدی دین تازه‌ای نخواهد آورد و فقط اجرا کننده خاتم ادیان است که به وسیله خاتم النبیین به جهان بشریت عرضه گردیده است.



مهدی از دودمان محمد ﷺ رسول خداست. پسر فاطمه ﷺ است. فرزند علی ﷺ و از نژاد حسین ﷺ است. نواده امام صادق ﷺ است. پدرش امام حسن عسکری ﷺ یازدهمین خلیفه و جانشین پیامبر بزرگ اسلام...

خود دوازدهمین آنهاست که از سوی خدا برای خلق تعیین شده. نامش نام رسول خدا، کنیه اش، کنیه رسول خدا، خُلقش، خُلق رسول خدا، خُویش، خوی رسول، دانش و عصمتش، دانش و عصمت رسول، خونش، خون رسول و...

دودمانی که سیصد سال در برابر دیدگان دوستان فدایی و دشمنان عقده‌ای زیستند. هر دو گروه کوچکترین رفتار و گفتار آنان را در نظر داشتند. دوستان تا بیاموزند و دشمنان تا نقطه ضعفی پیدا کنند و بتازند. هر دو گروه، نیافتند. این گواه سخنان تاریخ، تاریخی که به دست دوست و به خامة دشمن نگاشته شده است.

سعادت‌مندترین مردم کسانی هستند که پیرو چنین خاندانی باشند. خوشا به حال آنها.

(برگرفته از کتاب خورشید پنهان)



چگونگی تولد حضرت مهدی (عج)

شیخ صدوق در کمال الدین نقل کرده که: چون مادر امام عصر حامله گشت، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به وی فرمود: پسری می آوری که نامش محمد است، و پس از من جانشین من خواهد بود.



شیخ صدوق در همان کتاب از استادش ابن ولید قمی و او از محمد بن عطا، از حسین بن رزاق، از موسی ابن محمد بن قائم بن الامام موسی ابن جعفر و او از حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی علیه السلام روایت نموده که گفت: «امام حسن عسکری علیه السلام او را خواست و فرمود: عمه! امشب نیمه شعبان است، نزد ما افطار کن که خداوند در این شب فرخنده، کسی را به وجود می آورد که حجت او روی زمین می باشد.

عرض کردم: مادر این نوزاد مبارک کیست؟

فرمود: نرجس.

گفتم: فدایت کردم اثری از حاملگی در نرجس خاتون نیست.
فرمود: همین است که می‌گوییم.
سپس وارد خانه حضرت شدم. سلام کردم و نشستم.
نرجس خاتون جلو آمد و کفش از پای من درآورد و گفت: ای
بانوی من شب بخیر!

گفتم: بانوی من و خاندان ما تویی!
گفت: نه! من کجا و این مقام بزرگ؟
گفتم: دختر جان امشب خداوند پسری به تو عطا می‌کند که
سرور دو جهان خواهد بود.

او چون این سخن را شنید با کمال حجب و حیا نشست.
سپس نماز عشاء را خواندم و افطار کردم و خوابیدم و سحرگاه
برای ادای نماز شب برخاستم. بعد از نماز دیدم نرجس خوابیده و
از وضع حمل او خبری نیست.

پس از تعقیب نماز دوباره خوابیدم و بعد از چند لحظه با
اضطراب بیدار شدم دیدم نرجس خوابیده است. در آن حال دوباره
به وعده امام تردید کردم؛ ناگهان حضرت از جایی که تشریف
داشتند با صدای بلند مرا صدا زده و فرمودند: عمه! تعجب نکن که
وقت نزدیک است.

چون صدای امام را شنیدم شروع به خواندن سوره «الم سجده» و
«یس» نمودم. در این وقت نرجس با حالت اضطراب برخاست. من
به او نزدیک شدم و نام خدا را بر زبان جاری کردم و پرسیدم: آیا
احساس چیزی دارید؟



گفت: آری.

گفتم: ناراحت نباش و دل قوی دار، این همان مژده‌ای است که به تو دادم. سپس هر دو به خواب رفتیم. اندکی بعد برخاستم، دیدم بچه متولد شده و روی زمین با اعضای هفتگانه خدا را سجده می‌کند.

آن ماه پاره را در آغوش گرفتم، دیدم بر خلاف نوزادان دیگر از آرایش ولادت پاک و پاکیزه است.

در این هنگام امام حسن عسکری علیه السلام صدا زد: عمه جان، فرزندم را نزد من بیاور!

چون او را نزد پدرش بردم، امام دست زیر رانها و پشت سینه‌اش گرفت و پاهای او را به سینه چسبانید و زبانش را در دهانش گردانید و دست بر چشم و گوش و بندهای او کشید و فرمود: فرزندم با من حرف بزن!

آن نوزاد مسعود فرمود: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد رسول الله؛ آنگاه بر امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام درود فرستاد و چون به نام پدرش رسید چشمهایش را گشود و سلام کرد.

و نیز در «کمال الدین» روایت می‌کند که: امام زمان (عج) شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ. ق در سحرگاه روز جمعه متولد گردید همچنین از همان کتاب آمده است که: چون امام زمان (عج) از مادر به دنیا آمد، نشست و در حالی که انگشت مبارک را به سوی آسمان گرفته بود عطسه‌ای کرد و فرمود: الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی



محمد و آله، ستمگران چنین پنداشتند که حجت خدا از میان رفته است. اگر به ما اجازه سخن گفتن می دادند هر گونه تردیدی بر طرف می شد.

همچنین ابراهیم، از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام، نقل می کند: امام، چهار گوسفند همراه نامه ای برای من فرستاد و نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم» این گوسفندان را برای فرزندم محمدالمهدی عقیقه کن و گوارای خود با هر کس از شیعیان ما را که یافتی به گوارایی بخورید. او پیش از ظهورش دو غیبت دارد. یکی طولانی تر از دیگری است چنانچه در اخبار آمده است. غیبت کوتاه، «صغری» نام دارد که مدت آن از زمان تولد تا موقع وفات آخرین سفیر او می باشد (به مدت ۷۴ سال) و غیبت طولانی تر (کبری) بعد از غیبت صغری است تا زمانی که با شمشیر قیام کند. نیز در کتاب غیبت از حذیفه یمانی روایت می کند که گفت: از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که از مهدی سخن می گفت و از جمله فرمود: در بین رکن و مقام از مردم بیعت می گیرند. نام وی احمد، عبدالله و مهدی است و این هر سه از اسامی اوست.



چرا امام زمان «قائم» نامیده شده است؟

شیخ صدوق در کتاب علل و الشرایع از ابو حمزه ثمالی روایت می کند که گفت: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم ای فرزند

۱. شاید مقصود از شمشیر وسیله ای است که در موقع ظهور توانایی مقابله با تمامی اسلحه ها و ارتش ها را داشته باشد.

رسول الله! مگر شما همه، امامان قائم به حق نیستند؟
فرمود: بلی.

عرض کردم: پس چرا فقط امام زمان «قائم» نامیده شده است؟
فرمودند: چون جدم امام حسین علیه السلام شهید شد، فرشتگان به درگاه الهی نالیدند و گفتند: پروردگارا! آیا قاتلان بهترین بندگان و زاییده اشرف برگزیدگان را به حال خود وامی گذاری؟ خداوند به آنها وحی فرستاد: ای فرشتگان من! آرام گیرید. به عزت و جلالم سوگند، از آنها انتقام خواهم گرفت، هر چند بعد از گذشت زمانها باشد.

آنگاه پروردگار عالم، امامان از فرزندان امام حسین را به آنها نشان داد و فرشتگان مسرور گشتند. یکی از آنها ایستاده بود و نماز می گذارد. خداوند فرمود: «بذالك القائم انتم منهم» یعنی با این قائم از آنها انتقام می گیرم.

کسانی که با حضرت مهدی (عج) ملاقات کردند

شیخ اجل محمد بن حسن طوسی در کتاب «غیبت» می نویسد:
گروهی از علماء از هارون بن موسی تلعبری و او از احمد بن علی رازی نقل می کند که گفت: وقتی پیرمردی در ری نزد ابوالحسن محمد بن جعفر اسدی (یکی از وکلای امام زمان) آمد و حکایتی درباره امام زمان علیه السلام نقل کرد و من هم شنیدم، گمان می کنم این واقعه قبل از سال ۳۰۰ هجری یا قریب به آن بود.

پیرمرد از علی ابراهیم فلکی حکایت کرد که «أودی» گفت:



هنگامی که دور خانه خدا طواف می‌کردم و شش طواف را تمام نمودم می‌خواستم طواف هفتم را انجام دهم، ناگاه چشمم به جمعی افتاد که در سمت راست کعبه شریفه نشسته بودند. ناگهان جوانی نیکو و خوش بوی با مهابت نزدیک شد و به سخن گفتن پرداخت. سخنی از سخن او بهتر و بیانی از بیان او شیرین‌تر و نشستنی از نشستن وی بهتر ندیدم.

من پیش رفتم و با او سخن گفتم ولی ازدحام جمعیت مانع شد. از یکی پرسیدم: این کیست؟

گفت: این پسر پیغمبر است، سالی یک روز برای خواص خود آشکار می‌گردد و با آنها سخن می‌گوید.

من به آن شخص رو کردم و گفتم: من به خدمت شما رسیدم مرا راهنمایی کنید، خداوند راهنمای شما باشد.

او مشتی سنگ ریزه در کف دست من ریخت. چون روی خود

را برگردانیدم، یکی از حاضران گفت: فرزند پیغمبر به تو چه عطا

فرمود؟ گفتم: سنگریزه! سپس دست خود را گشودم دیدم پیراز

طلای ناب است! چون از آنجا رفتم دیدم همان آقا به من رسید و

فرمود: علامت حقیقت و آثار حق برایت آشکار گشت و نابینایی

قلبت برطرف شد. مرا می‌شناسی؟

گفتم: نه به خدا!

فرمود: من همان مهدی هستم. من قائم می‌باشم که زمین را پر از

عدل می‌کنم، بعد از آنکه پر از ستم شده باشد، بدان که زمین از

حجت خدا خالی نمی‌ماند و مردم بیش از آنچه بنی‌اسرائیل در



تپه‌ای ماندند (مدت چهل سال) نمی‌توانند در فترت بمانند.
روزهای ظهور آشکار گشته است. آنچه را گفتم امانت من در گردن
توست که به برادران شیعه بازگو کنی.

این روایت در خرایج از فدکی و در کمال الدین از طالقانی از
علی بن احمد خدیجی کوفی از «ازدی» هم روایت شده است.

علامه مجلسی می‌گوید: «روزهای ظهور آشکار گشته» شاید از
جمله چیزهایی است که بداء در آن راه یافته و حضرت از امر غیر
حتمی معلق به شرط خبر داده باشد و ممکن است منظور از ظهور
آشکار شدن امر برای اکثر شیعیان به وسیله سفراء آن حضرت باشد.

علی بن مهزیار اهوازی

شیخ الطائفه (ره) در کتاب غیبت می‌نویسد: جمعی از دانشمندان
از تلعبری و آنان از احمد بن علی رازی و او از علی بن حسین و او
از مردی که می‌گفت: اهل قزوین است، امانام خود را ذکر نکرد و او
از حبیب بن محمد بن یونس بن شافان صنعانی روایت نموده است
که گفت: نزد علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی رفته و از بازماندگان
امام حسن عسکری سؤال کردم. علی بن مهزیار گفت: برادر! مطلب
بزرگی پرسیدی. من بیست و پنج دفعه به حج بیت‌الله مشرف
گشتم و در تمام این سفرها قصد دیدن امام زمان (عج) بود ولی در
این سفرها راه به جایی نبردم. تا آنکه شبی در بستر خود خوابیده
بودم، دیدم کسی می‌گوید: ای علی بن ابراهیم! خداوند به تو فرمان
داده که امسال نیز حج کنی! آن شب را به هر طور بود به صبح آوردم



و صبح در کار خود می‌اندیشیدم و شب و روز مراقب موسم حج بودم.

چون موسم حج فرا رسید خود را آماده کردم و به نیت حج به مدینه رهسپار گشتیم. چون به مدینه رسیدیم از بازماندگان امام حسن عسکری علیه السلام جو یا شدم ولی اثری از او نیافتم و خبری نگرفتم. در آنجا نیز پیوسته درباره منظورم فکر می‌کردم تا آنکه به مقصد مکه از مدینه خارج شدم. پس به جحفه رسیدم و یک روز ماندم و به سوی غدیر، که در چهار میلی جحفه بود، رهسپار گردیدم. وقتی به مسجد جحفه رسیدم وارد شدم و نماز گذاردم پس صورت به خاک نهادم و برای تشریف به خدمت فرزند امام یازدهم در دعا و تضرع به درگاه خداوند کوشیدم سپس به سمت «عسفان» و از آنجا به مکه رفتم و چند روزی در آنجا ماندم و به طواف خانه خدا و اعتکاف در مسجد الحرام پرداختم.

شبی در اثنای طواف، جوان زیبای خوش بویی را دیدم که به آرامی راه می‌رود و در دور خانه خدا طواف می‌کند، دلم متوجه او شد برخاستم و به طرف او رفتم و تکانی به او دادم تا متوجه من شد.

پرسید: اهل کجایی؟

گفتم: اهل عراق هستم.

پرسید: کدام عراق؟

گفتم: اهواز.

پرسید: خضیب را می‌شناسی؟

گفتم: خدا او را رحمت فرماید که شب‌ها بیدار بود و بسیار به



درگاه خدا می نالید و پیوسته اشکش جاری بود.

سپس پرسید: علی بن ابراهیم مهزیار را می شناسی؟

گفتم: من علی بن ابراهیم هستم.

گفت: ای ابوالحسن خدا تو را نگه دارد علامتی را که میان تو و

امام حسن عسکری علیه السلام بود چه کردی؟

گفتم: اینک نزد من است.

گفت: آن را بیرون بیاور!

من دست در جیب بردم و آن را بیرون آوردم. وقتی آن را دید

نتوانست خودداری کند و دیدگانش پر از اشک شد و زار زار

گریست. بطوری که لباس هایش از سیلاب اشک تر گشت! آنگاه

فرمود: ای پسر مهزیار! خداوند به تو اذن می دهد! خداوند به تو اذن

می دهد! (۲ بار فرمود) به جایی که سکونت داری برو و صبر کن تا

شب فرارسد و تاریکی آن مردم را فراگیرد. سپس به طرف «شعب

بنی عامر» برو که در آنجا مرا خواهی دید.

به منزل خود بازگشتم و چون احساس کردم وقت فرا رسیده،

اثاثم را جمع کردم و سپس وسایل خود را بار کرده و سوار شدم و به

سرعت راندم تا به شعب بنی عامر رسیدم. دیدم همان جوان ایستاده

و بانگ می زند: ای ابوالحسن بیا نزد من.

چون نزد وی رسیدم، ابتدا سلام نمود و گفت: ای برادر با ما راه

بیا.

با هم به راه افتادیم و گفتگو کردیم تا آنکه کوه های عرفات را

پشت سر گذاشتیم و به طرف کوه های منی رفتیم و وقتی از آنجا



گذشتیم به میان کوه‌های طائف رسیدیم. چون صبح کاذب دمید، به من دستور داد که پیاده شوم و نماز شب بخوانم. بعد از نماز شب دستور داد که نماز «وتر» بخوانم. من هم نماز وتر را خواندم. و این فایده‌ای بود که از وی کسب کردم. پس امر نمود که سجده کنم و تعقیب بخوانم.

آنگاه نمازش را تمام کرد و سوار شد و به من هم دستور حرکت داد. من هم سوار شده با وی حرکت نمودم تا آنکه قله کوه طائف پیدا شد. پرسید: آیا چیزی می‌بینی؟

گفتم: آری. قله ریگی می‌بینم که خیمه‌ای بر بالای آن است و نور از داخل آن می‌درخشد.

وقتی آن را دیدم خوشحال گشتم. او گفت: امید و آرزوی تو در آنجاست.

آنگاه گفت: برادر با من بیا!

او می‌رفت و من هم از همان راه می‌رفتم تا اینکه از بلندی کوه پایین آمدیم. پس گفت: پیاده شو که در اینجا سرکشان، ذلیل و جباران، خاضع می‌گردند.

آنگاه گفت: مهار شتر را رها کن.

گفتم: به دست کی بدهم.

گفت: اینجا حرم قائم آل محمد است. هیچ کس جز افراد با ایمان به اینجا راه نمی‌یابند و هیچ کس جز مؤمن از اینجا بیرون نمی‌رود. من هم مهار شتر را رها کردم و با او رفتم تا نزدیک چادر رسیدیم او نخست به درون چادر رفت و به من دستور داد در بیرون چادر



منتظر بمانم تا او برگردد. سپس گفت: داخل شو که در اینجا جز سلامتی چیز دیگری نیست.

من وارد چادر شدم و آن حضرت را دیدم که نشسته و دو بُرد یمانی پوشیده و قسمتی از یکی را روی دوش انداخته است.

اندامش در لطافت مانند گل بابونه و رنگ مبارکش در سرخی همچون گل زعفرانی بود که قطراتی از عرق مثل شبنم بر آن نشسته باشد؛ ولی چندان سرخ نبود. قد مبارکش مانند درخت بان^۱ یا چوبه ریحان بود.

جوانی با کرامت پاکیزه و پاک سرشت بود که نه بسیار بلند و نه خیلی کوتاه بود. سر مبارکش گورد، پیشانیش گشاده، ابروانش بلند و کمانی، بینی اش کشیده و صورتش کم گوشت و بر گونه راستش خالی مانند پاره مشکی بود که بر روی عنبر کوبیده قرار دارد.

هنگامی که حضرتش را دیدم، سلام کردم و جوابی از سلام خود بهتر شنیدم. سپس مرا مخاطب قرار داد و احوال مردم عراق را پرسید. عرض کردم: آقا! مردم عراق (شیعیان) در اوج ذلت بسر می‌برند و میان سایر مردم خوارند.

فرمود: پسر مهزیار روزی فرا می‌رسد که شما بر آنان مسلط گشته و مالک آنها (یعنی مردم غیر شیعه) می‌شوید، چنان که امروز آنها بر شما مسلط شده‌اند. آنها در آن روز ذلیل و خوار خواهند بود. عرض کردم: آقا! جای شما از ما دور و آمدنتان به طول انجامیده!

۱. بان نام درختی است که تنه آن راست و نرم می‌باشد. برگ آن مانند برگ درخت صنّاف است و از تخم آن روغن خوشبو می‌گیرند. اندام رسا را به آن درخت بلند تشبیه می‌کند.



فرمود: پسر مهزیار پدرم ابو محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) از من پیمان گرفت مجاور قومی نباشم که خداوند به آنها غضب نموده و در دنیا و آخرت مورد نفرت قرار داده و مستحق عذاب دردناک هستند. و امر فرمود که جز در کوه‌های سخت و بیابان‌های هموار نمانم. به خدا قسم مولای شما (امام حسن عسکری علیه السلام) خود رسم تقیه پیش گرفت و مرا نیز امر به تقیه فرمود. و من اکنون در تقیه به سر می‌برم تا روزی که خداوند به من اجازه دهد که قیام کنم.

عرض کردم: آقا! چه وقت قیام می‌فرمایی؟

فرمود: موقعی که راه حج بر روی شما بسته شود و خورشید و ماه در یک جا جمع شوند و ستارگان در اطراف آن به گردش درآیند.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! این علائم کی خواهد بود؟

فرمود: در فلان سال «دابة الارض» از بین صفا و مروه قیام می‌کند، در حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان با او است و مردم را به سوی محشر سوق می‌دهد. (دابة الارض یعنی متحرک در روی زمین و مقصود خود آن حضرت است)

علی بن مهزیار می‌گوید: چند روز در خدمت آن حضرت ماندم، و بعد از آن که به منتهای آرزوی خود رسیدم رخصت گرفته به طرف منزل برگشتم.

به خدا قسم از مکه به کوفه آمدم، در حالی که فقط یک غلام خدمتکار همراه داشتم و هیچ‌گونه خطری ندیدم.

در کتاب دلائل الامامة تألیف محمد بن جریر طبری، نیز این حدیث از محمد بن سهل جلودی، از احمد بن محمد جعفر طایی،



از محمد بن حسین بن یحیی حارثی، از علی بن ابراهیم مهزیار به صورت کامل تر از آنچه شیخ نقل کرده، آمده است و مضمون هر دو تقریباً یکی است.

اسماعیل هرقلی

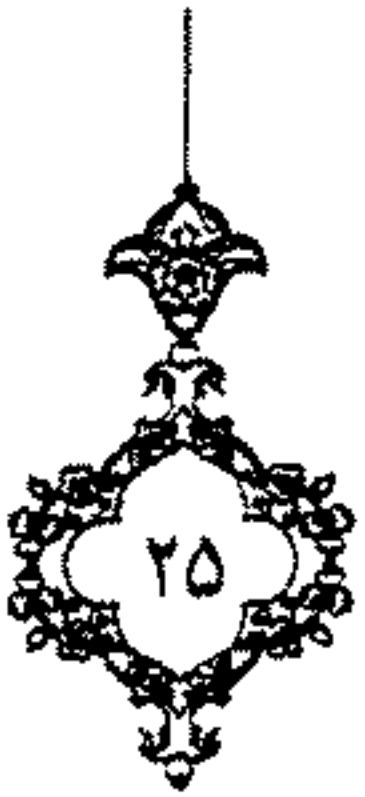
در کشف الغمه می نویسد: و من هم در این خصوص (کسانی که حضرت را دیده اند) حکایتی نقل می کنم که قریب به زمان ما واقع شده است. این حکایت را جمعی از مؤمنان و برادران دینی من هم نقل کرده اند. حکایت این است:

شخصی در نواحی حله سکونت داشت که او را اسماعیل بن حسن هرقلی می گفتند و اهل قریه هرقل^۱ بود.

وی در زمان من وفات یافت و من او را ندیدم ولی پسر او شمس الدین می گفت: پدرم نقل می کرد که در ایام جوانی، زخمی به پهنای کف دست در ران چپ پیدا شد. این زخم در فصل بهار می شکافت و خون و چرک از آن بیرون می آمد و درد آن مرا از بسیاری از کارهایم باز می داشت. در آن موقع در هرقل بودم. روزی به حله آمدم و به خانه سید رضی الدین علی بن طاووس (ره) رفتم و از ناراحتی خود نزد وی درد دل کردم و گفتم: می خواهم در شهر، آن را مداوا کنم.

سید طبیبان حله را خواست و محل درد را به آنها نشان داد. آنان گفتند: این زخم در بالای رگ اکهل قرار گرفته و درمان آن خطرناک

۱. هرقل دهکده ای نزدیک حله بود.



است. این جراحی را باید برید ولی اگر بریده شود، رگ هم قطع می شود و شخص می میرد.

سید رضی الدین بن طاووس قدس الله روحه به من فرمود: من می خواهم به بغداد بروم و ممکن است که طبیبان آنجا حاذق تر باشند؛ بهتر است که تو هم بیایی.

سید علیه الرحمة مرا با خود برد و وارد بغداد شدیم. در آنجا طبیبان را خواست و محل درد را به آنها نشان داد. آنها هم همان جوابی را دادند که اطباء حله گفته بودند و از این حیث دلتنگ شدم. در این موقع سید بن طاووس فرمود: اسلام تو را از لحاظ نماز گزاردن در این لباس، در وسعت گذارده فقط باید سعی کنی تا حد ممکن از خون و نجاست دوری کنی و بی دلیل خود را ناراحت نکنی که خدا و رسولش تو را از این کار نهی فرموده اند. یعنی حالا که طبیبان چنین می گویند، به همین حال باش و در باره لباس برای نماز گزاران در زحمت نباش.

من گفتم: حالا که چنین است و به بغداد آمده ام از همین جا به سامراء می روم برای زیارت و از آنجا به وطن باز می گردم. سید ابن طاووس این فکر را تحسین کرد، من هم اثاث خود را نزد سید گذاردم و حرکت کردم.

چون وارد سامراء شدم، ائمه را زیارت کردم و سپس از سرداب پائین رفتم، پاسی از شب را در سرداب گذراندم و خدا و امام را به کمک طلبیدم و تا روز پنجشنبه در سامراء ماندم، آنگاه کنار شط دجله رفتم و غسل کردم و لباس تمیزی پوشیدم و آبخوری که با



خود داشتم پر کردم و بیرون آمدم که به شهر برگردم.
در آن حال چهار سوار را دیدم که از در حصار شهر بیرون
می آیند. در اطراف شط عده ای از سادات هم گوسفندان خود را
می چرانیدند. به این دلیل گمان کردم که سواران از آنها هستند.

وقتی به هم رسیدیم، دیدم یکی از آنها جوانی است که تازه خط
محاسن بر صورتش نقش بسته و هر چهار نفر شمشیری حمایل
دارند. یک نفرشان پیرمردی بود که نیزه ای در دست داشت، و
دیگری شمشیری حمایل نموده و نقاب به صورت زده و قیایی
روی شمشیر پوشیده و گوشه آن را از زیر بغل گذرانیده بود. پیرمرد
نیزه دار در سمت راست جاده ایستاده و ته نیزه خود را به زمین زد.
آن دو جوان هم در سمت راست جاده ایستادند و شخص
قباپوش هم در وسط راه مقابل من ایستاد. آنها به من سلام کردند
و من هم جواب آنها را دادم. مرد قباپوش به من گفت: تو فردا
می خواهی نزد خانوادها ت بروی؟
گفتم: آری.

گفت: بیا جلو زخمی که تو را رنج می دهد ببینم.

من نمی خواستم که آنها با من تماس پیدا کنند، پیش خودم فکر
کردم: مردم بیابانگرد از نجاسات پرهیزی ندارند، و من از آب بیرون
آمده و لباسم تر است، با این همه نزد وی رفتم و او دست مرا گرفت
و به طرف خود کشید و با دست، دوشم را تا پایین لمس نمود تا آنکه
دستش به زخم خورد و آن را طوری فشار داد که دردم گرفت، سپس
مانند اول سوار اسب شد. در این هنگام پیرمرد نیزه به دست گفت:



اسماعیل راحت شدی؟

من تعجب کردم که از کجا اسم مرا می داند.
گفتم: ما و شما انشاءالله راحت و رستگار هستیم.

بعد پیرمرد گفت: نشناختی این آقا را؟

گفتم: نه

گفت: این آقا امام زمان علیه السلام است.

با شنیدن این کلام پیش رفتم و همان طور که سوار بود پای
حضرتش را بوسیدم. سپس به راه افتادند. و من با آنها می رفتم!
امام علیه السلام فرمودند: برگرد.

گفتم: من هرگز از شما جدا نمی شوم!

فرمود: صلاح بر این است که برگردی!

ولی من همان جواب را دادم. پیرمرد گفت: ای اسماعیل شرم
نمی کنی دوبار امام به تو می گوید برگرد و گوش نمی کنی؟

ناچار توقف نمودم. امام چند قدم رفت و سپس رو به من کرد
و فرمود: وقتی به بغداد رسیدی حتماً ابو جعفر (یعنی المستنصر بالله
خلیفه عباسی) تو را می طلبد. وقتی نزد او رفتی و چیزی به تو داد
قبول نکن و به فرزند ما (سید بن طاووس) بگو که توصیه ای برای
تو به علی بن عوض بنویسد، من به وی سفارش می کنم چیزی که
می خواهی به تو بدهد.

آنگاه با همراهانش حرکت فرمودند. من همچنان ایستاده آنها را
می نگریستم تا از نظر دور شدند، و من از جدایی آن حضرت
متأسف بودم.



پس از چند لحظه که روی زمین نشستیم، برخواستم و وارد شهر شدم و به حرم مطهر رفتم. خدام حرم دور مرا گرفتند و گفتند: روی تو را چنان می بینیم که با اول تغییر کرده است. آیا هنوز احساس درد می کنی؟

گفتم: نه!

گفتند: کسی با تو دعا کرده؟

گفتم: نه! من از آنچه شما می گوئید خبری ندارم، ولی از شما

سؤال می کنم: آیا سوارانی را که نزد شما بودند می شناسید؟

گفتند: آنها از سادات و صاحبان گوسفندان هستند.

گفتم: نه! او امام زمان علیه السلام بود.

گفتند: امام آن پیر مرد بود یا آن مرد قباپوش؟

گفتم: همان مرد قباپوش امام بود.

گفتند: جراحی را که داشتی به او نشان دادی؟

گفتم: خود او با دست آن را فشار داد و مرا به درد آورد.

سپس جلوی آنها لباس را بالا زده پایم را بیرون آوردم و از آن

بیماری اثری ندیدم. من از شدت اضطراب تردید کردم که کدام پایم

درد می کند. به همین جهت پای راستم را نیز بیرون آورده نگاه کردم

و اثری ندیدم.

بسیاری هستند که با امام زمان (عج) ملاقات کرده اند و اصلاً بازگو

نکرده اند و آن مردان کسانی هستند پاک سرشت و با ایمان و تقوای

کامل.



زن نابینا

و از جمله، حکایتی است که شیخ بزرگوار، دانشمند فاضل، شمس الدین محمد بن قارون سابق الذکر نقل می‌کرد و می‌گفت: مردی در دهکده‌ای معروف به «دقوسا» واقع در کنار فرات بزرگ بود به نام «نجم» و ملقب به «اسود». او مردی خیرخواه و نیکوکار بود و زنی به نام فاطمه داشت. او نیز زنی صالحه بود و دو فرزند یکی پسر به نام علی و دیگری دختری به نام زینب داشت. از سر اتفاق هر دو چشم زن نابینا شد و سخت ناتوان گشتند. این جریان در سال ۷۱۲ اتفاق افتاد. زن و مرد مدت مدیدی را این گونه گذرانیدند، تا اینکه در یکی از شب‌ها زن احساس کرد که دستی روی صورتش کشیده شد و گوینده‌ای گفت: خداوند نابینایی تو را بر طرف ساخت. برخیز و نزد شوهرت ابو علی برو و در خدمت گذاری او کوتاهی نکن.

زن هم دیدگان خود را گشود، دید خانه پر از نور است و دانست که او قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بوده است.



دلیل عقلی و نقلی بر وجود امام زمان

در قرآن مجید آیه شریفه ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۱

سعید ابن جبیر روایت کرده که مقصود، مهدی (عج) است که از عترت فاطمه (س) می باشد و کسی که گفته است مقصود عیسی عَلَيْهِ السَّلَام است، مطابق آنچه خواهیم گفت، با هم منافاتی ندارد.

مقاتل بن سلیمان و مفسران پیرو او گفته اند: مقصود خداوند از آیه ﴿إِنَّا نَعْلَمُ لَعَلْمَ السَّاعَةِ﴾^۲ مهدی آخر زمان (عج) است، که آشکار می شود. و پاسخ کسی که به دلیل طولانی شدن غیبت، منکر مهدی (عج) شده، به دو گونه است یکی نقلی و یکی عقلی.

در جواب نقلی می گوئیم: از روایات گذشته دانستیم که سه نفر

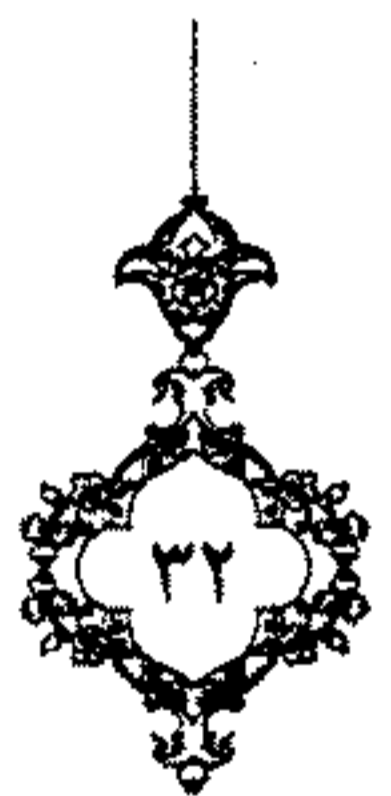
۱. سوره صف آیه ۹ (فرستاده تا آن دین را بر همه ادیان غالب گرداند هر چند کافران خوش ندارند)

۲. سوره زخرف آیه ۶۱ (و نزول عیسی علم و نشانه ساعت قیامت است)



در آخرالزمان خواهند آمد و هیچ کدام جز مهدی (عج)، پیشوا نیستند. زیرا او امام مردم است و حضرت عیسی پشت سر او نماز می‌گذارد و سومی که دجال^۱ است و بودنش نزد اهل حدیث (سنی و شیعه) مسلم می‌باشد.

و اما جواب عقلی: می‌گوئیم: زنده بودن اینها در این مدت طولانی از دو حال خارج نیست. یا بودن آنها مقدر خداوند هست و یا محال است خداوند بتواند آنها را در این مدت طولانی زنده نگاه دارد. قسمت دوم باطل است. زیرا خداوندی که مخلوقات را از نیستی به هستی آورده و بعد از بین می‌برد و بعد از نیستی دوباره به صورت نخست بر می‌گرداند البته که زنده نگه داشتن آنها در حیطه قدرت او خواهد بود و در این صورت، بودن آنها به اختیار خداست نه به میل مردم؛ زیرا اگر مردم چنین قدرتی داشته باشند، برای یکی از ما ممکن بود که خود یا فرزندانمان همیشه زنده بمانیم. در صورتی که می‌دانیم این مسأله برای ما اتفاق نمی‌افتد و از قدرت ما خارج است. پس ناچار باید بگوییم بقای آنها در طول این مدت به اختیار ذات مقدس الهی است. همچنین بودن آنها از دو حال خارج نیست، یا علتی دارد یا بدون علت است. اگر بدون علت باشد پس بی حکمت است و چیزی که حکمت ندارد داخل افعال الهی نمی‌باشد، پس ناچار باید بقای آنها به خاطر علتی باشد که حکمت الهی اقتضاء دارد. و در مورد دلیل وجود امام مهدی (عج) می‌گوئیم: از زمانی که غیبت فرموده تا کنون، آن طور که اخبار مژده



داده است، زمین پر از عدل نشده بنابراین، این علائم در آخر زمان ظاهر می‌گردد.

پس، وقتی که عیسی علیه السلام و دجال زنده می‌باشند و محدثان اهل تسنن هم قبول دارند، چه مانعی دارد که تنها یادگار پیغمبر صلی الله علیه و آله مهدی موعود (عج) هم زنده باشد. البته بودن وی از آن دو اولی است. وجود و خروج دجال هر چند موجب فساد عقیده مردم می‌شود، زیرا وی ادعای خدایی می‌کند و مردم را به قتل می‌رساند، اما بقای او خود امتحانی است که با آن دیندار و گناهکار و مصلح و منصور از هم تمیز داده می‌شود.

همچنین بقای عیسی تا کنون و آشکار شدن وی در آخر زمان، خود باعث تحکیم قیام امام شده، قرآن را تصدیق می‌کند، به دلیل اینکه پشت سر حضرت نماز می‌گذارد و او را یاری می‌کند و مردم را به دین اسلام دعوت می‌نماید. پس بقای مهدی (عج) اصل، و آمدن عیسی و خروج دجال فرع می‌باشد.

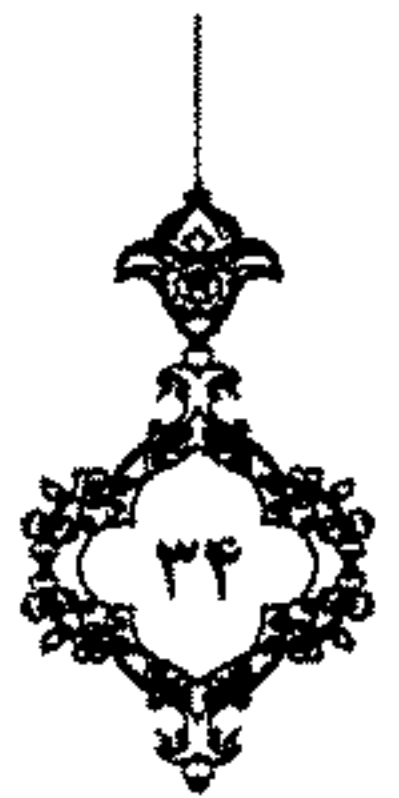
ثعلبی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: مهدی (عج) اصحاب کهف را می‌خواند و خداوند آنها را زنده می‌گرداند، آنگاه دوباره به خواب می‌روند و دیگر تا روز قیامت بیدار نمی‌شوند.

سخنان سطیح با شاه زمان خود

سطیح به شاه زمان خود می‌گوید: ای شاه هنگامی که نیکان از میان بروند و اشرار به جاه و مقام برسند و مقدرات الهی را تکذیب نمایند و اموال را به سختی حمل کنند و دیدگان از گناهکاران



بترسند و قطع رحم نمایند، و غذاهایی که در اسلام حرام، ولی نزد خورندگان شیرین و لذیذست، پیدا شود و اختلاف نظرها پدید آید. و عهد و پیمانها نقض گردند و احترام به یکدیگر کم شود. آن وقت ستاره دنباله دار که عرب را پریشان کند طلوع می نماید. در آن هنگام باران نبارد و رودها خشک شود و اوضاع روزگار دگرگون گردد و یرخها در همه جای جهان بالا رود در آن موقع طایفه بربر با پرچمهای زرد و اسبان ترکی در مصر فرود آیند. آنگاه مردی از اولاد صخر^۱ خروج کند و پرچمهای سیاه را تبدیل به سرخ نماید و محرمات را مباح گرداند و زنان را با پستانها آویزان نماید و کوفه را غارت کند، راهها از زنان مکشفه سفید ساق که آنها را همچون چهارپایان عبور می دهند پر شود. شوهران آنها کشته و ناله و زاری آنها بسیار و دست تعرض مردم به ناموسشان دراز است. در آن وقت مهدی (عج) فرزند پیغمبر ظاهر گردد و این هنگامی است که مظلومی در مدینه و پسر عموی وی در خانه خدا کشته شود و امر پوشیده آشکار شود.



نشانه های ظهور قائم

همچنین صدوق در کمال الدین از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند «قائم» را بارعب نصرت، مؤید داشته، زمین در زیر پای او نور دیده می شود و گنجها و معادن خود را برای او آشکار می سازد و

۱. صخر نام ابوسفیان پدر معاویه است و مقصود (سفیانی) می باشد.

سلطنتش شرق و غرب عالم را فرا می‌گیرد و خداوند به وسیله او، دین خود را بر همه مسلک‌ها و ادیان باطل، غالب می‌گرداند و ویرانه‌ای در روی زمین نمی‌ماند مگر اینکه آن را آزاد می‌سازد، هر چند مشرکان نخواهند؛ عیسی روح الله نازل می‌شود و پشت سر او نماز می‌گذارد.

من عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! قائم شما کی خواهد آمد؟ فرمود: هنگامی که مردها مانند زنان و زن‌ها شبیه مردان گردند و مردان به مردها و زن‌ها به زن‌ها اکتفا کنند، زن‌ها بر زین‌ها سوار شوند و شهادت‌های ناحق قبول و گواهی عادلان رد شود و مردم، ریختن خون یکدیگر و عمل زنا و خوردن ربا را آسان شمارند و از اشرار به خاطر ترس از زبانشان ملاحظه شود.

هنگامی که سفیانی از شام و شخص یمنی از یمن خروج کنند و فرورفتگی در بیداء^۱ پدید آید و جوانی پاک سیرت (نفس زکیه) از آل محمد به نام محمد بن حسن در بین رکن و مقام به قتل رسد و صدایی از آسمان بیاید که: حق در پیروی از قائم آل محمد و شیعیان اوست، در آن وقت قائم ما قیام خواهد کرد.

موقعی که آشکار می‌شود، تکیه به کعبه می‌دهد و سیصد و سیزده نفر مرد دور وی جمع می‌شوند.

اولین سخنی که می‌گوید این آیه شریفه است. ﴿بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین﴾^۲ یعنی باقی مانده سفیران الهی در روی زمین برای

۱. بیداء صحرايي است واقع در بیابان مکه و مدینه که لشکر سفیانی در آن فرو می‌رود.

۲. هود، آیه ۸۷.



شما بهتر است. اگر بدانید! سپس می فرمایند: «انا بقیة الله فی ارضه منهم» آن بقیه سفیران الهی در زمین من هستم.

او چون ده هزار مرد، نزد وی گرد آمدند، قیام می کند.

در آن وقت در تمام روی زمین معبودی جز خدای یگانه نخواهد بود. در هر بتی یا امثال آن، آتشی می افتد و می سوزد و این ظهور بعد از غیبت طولانی او خواهد بود. خداوند می خواست معلوم کند که چه کسانی در غیبت از او پیروی می کنند و چه کسانی به او ایمان می آورند.

نیز در غیبت نعمانی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آیه ﴿فاختلف الاحزاب من بینهم﴾^۱ یعنی: احزاب با هم اختلاف پیدا کردند. سؤال شد، فرمودند: بادیدن سه علامت منتظر مهدی باشید.

راوی پرسید: آنها چیستند؟

فرمود: اول، اختلافی که در بین اهل شام پدید می آید و آمدن پرچم های سیاه از خراسان و وحشتی در ماه رمضان.

عرض شد: وحشت ماه رمضان چیست؟

فرمود: آیا این آیه شریفه را نشنیده اید که خداوند در قرآن می فرماید: ﴿ان نشأ نزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعین﴾ وحشت، صدایی است که از آسمان شنیده می شود، به طوری که دختران از پرده ها بیرون می دوند و آنها که خواب هستند بیدار می شوند و آنان که بیدار هستند هراسان می گردند.



همچنین در غیبت نعمانی، داود بن سرحان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: آن سالی که در آن صحیحه آسمانی شنیده می‌شود، در ماه رجب است و پیش از آن علامتی نخواهد بود.

عرض کردم: چیست؟

فرمود صورتی است که در قمر می‌تابد و به آن نزدیک می‌شود. نیز در آن کتاب عبدالله بن سنان از امام هشتم روایت می‌کند که فرمود: صدای آسمانی از امور حتمی است، آمدن سفیانی نیز حتمی است، کشته شدن مردی پاکدل حتمی است و گرفتن خورشید نیز حتمی است.

همچنین در آن کتاب از محمد بن صامت روایت می‌کند که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا پیش از ظهور قائم علامتی هست؟

فرمود: بلی.

گفتم: آن چیست؟

فرمود: نابودی عباسی و آمدن سفیانی و قتل نفس زکیه و فرو رفتن بیابان بیداء و صدای آسمانی.

عرض کردم: قربانت گردم، می‌ترسم این امور به طول انجامد.

فرمود: نه! این امور مانند مهره‌های یکی پس از دیگری و به ترتیب می‌آیند.

همچنین کتاب نامبرده از ابوبصیر از حضرت محمد باقر علیه السلام روایت نمود که فرمود: وقتی بنی امیه با یکدیگر بر سلطنت اختلاف



پیدا کردند و دولتشان منقرض گشت و پس از آنها بنی عباس به سلطنت رسید پیوسته در شادی و سلطنت خواهند بود تا آن که با هم اختلاف پیدا می کنند، در آن وقت دولت آنها از میان می رود. پس اهل شرق و غرب و اهل قبله (مسلمانان) کشمکش خواهند داشت. و مردم به خاطر ترسی که بر آنها می گذرد، در سختی زندگی می کنند و پیوسته بدین حال خواهند بود. تا آن که گوینده ای از آسمان صدا می زند: وقتی او (امام زمان (عج)) صدا زد، دسته دسته به طرف او بروید.

به خدا قسم گویا او را می بینم که در بین رکن و مقام بامردم برای امر جدید و کتاب جدید و سلطنت جدید، که از آسمان آمده، بیعت می گیرد و تا زنده است لشگرش شکست نمی خورد.

همچنین در کتاب غیبت از محمد بن ربیع اقرع، از هشام ابن سالم، از امام ششم علیه السلام روایت شده که فرمود: هنگامی که سفیانی بر منطق پنجگانه چیره شد، نه ماه خود را برای دیدن سختی های او آماده سازید.

هشام مطمئن بود که مناطق پنجگانه دمشق و فلسطین و اردن و حمس و حلب است.

و نیز در کتاب یاد شده از حدیث روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مهدی دیدگانی زیبا، مویی مجعد و خالی بر گونه دارد و در آن هنگام ابتدای قیامش از سوی شرق است.



خروج سفیانی

سفیانی نیز خروج می‌کند و ۹ ماه سلطنت می‌کند. او در شام خروج می‌کند و مردم شام از وی اطاعت می‌کنند. جز عده‌ای که به عقیده حق استوارند و خداوند آنها را از پیوستن به او حفظ می‌کند.

و نیز طبرسی می‌گوید: از حذیفه بن الیمان روایت شده که گفت: پیغمبر از آشوبی که در میان مردم شرق و غرب پدید می‌آید سخن به میان آورد و فرمود: در هنگامی که آنها سرگرم کشمکش هستند سفیانی از یابس^۱ بر آنها حمله می‌برد تا آنکه وارد مشرق می‌شوند، آنگاه دو لشکر آماده می‌کند، یکی را به شرق می‌فرستد و دیگری را به مدینه. وقتی آن لشکر به زمین بابل، که جزو سرزمین لعنت شده یعنی بغداد است، می‌رسند، بیش از سه هزار نفر را به قتل می‌رسانند و افزون از صد زن را مورد تجاوز قرار می‌دهند و سیصد جوان رشید از بنی عباس را می‌کشند سپس مانند سیل به کوفه می‌ریزند و اطراف آن را ویران می‌سازند سپس از آنجا بیرون آمده روی به شام می‌آورند.

در آن وقت لشگری با پرچم هدایت بیرون می‌آیند و لشگر سفیانی را تعقیب می‌کنند تا به آنها می‌رسند و تمام آنها را به قتل می‌رسانند. به طوریکه یک نفر از آنها باقی نمی‌گذارند که خبری از

۱. یابس: یعنی خشک. و نام بیابانی است که به اسم شخصی به نام یابس موسوم گشته است. گفته شده که سفیانی در آخر زمان از آنجا خروج می‌کند (معجم البلدان).
چنانکه مکرر گذشت و نیز خواهد آمد لشگر سفیانی در بیابان بیداء فرو می‌رود نه اینکه شخص وی از آنجا خروج می‌کند.



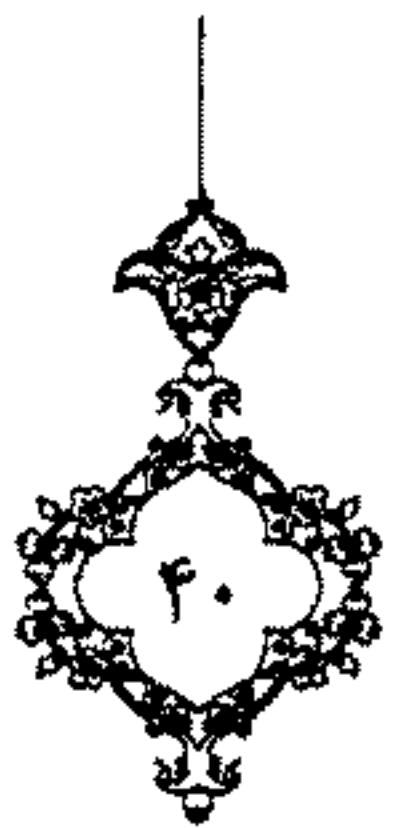
آنها ببرد! و اسیران و آنچه را به غارت برده‌اند از آنها پس می‌گیرند. لشکر دوم نیز به مدینه آمده سه شبانه روز دست به تاراج می‌زنند، آنگاه به سوی مکه می‌روند، وقتی به بیداء^۱ می‌رسند خداوند جبرئیل را می‌فرستد و می‌فرماید: برو و آنها را نابود کن. جبرئیل هم با پای خود ضربتی به زمین می‌زند و با آن ضربت خداوند آنها را در زمین فرو می‌برد و جز دو نفر از قبیله «جهینه» کسی از آنها باقی نمی‌ماند. و این است آن وحشتی که خداوند می‌فرماید: «و لوتری اذا فرعوا...» این مطلب را ثعلبی هم در تفسیر خود آورده است.

فرمایش حضرت علی و نشانه آمدن دجال

شیخ صدوق در کمال‌الدین از نزال ابن سبره روایت می‌کند که گفت: علی ابن ابیطالب برای ما خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی سه بار فرمود: «سلونی ایها الناس قبل ان تفقدونی» یعنی: ای مردم پیش از آنکه مرا از دست بدهید هر چه می‌خواهید از من بپرسید.

در این هنگام صعصعه بن صوحان از جا برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، دجال کی خواهد آمد؟

فرمود: بنشین. خداوند سخن تو را شنید و دانست که مقصودت چیست. این اسرار را فقط خدا می‌داند. ولی این را بدان که آمدن



۱. بیداء در لغت به معنی بیابان نرم و هموار و بی آب و علف و زمینی واقع در بین مکه و مدینه و به مکه نزدیکتر است.

دجال علامتی دارد. اگر بخواهی، آگاہت می‌کنم.

گفت: یا امیرالمؤمنین، بفرمایید:

فرمود: آنچه می‌گویم حفظ کن، علامت آن این است: دجال وقتی می‌آید که مردم نماز را بمیرانند و امانت را ضایع کنند. و دروغ گفتن را حلال شمارند و ربا بخورند و رشوه بگیرند و ساختمان‌ها را محکم بسازند و دین را به دنیا بفروشند و موقعی که سفیهان را به کار گماشتند و با زنان مشورت کردند و پیوند خویشان را پاره نمودند و هوا پرستی پیشه ساختند و خون یکدیگر را بی ارزش دانستند، حلم و بردباری در میان آنها نشانه ضعف و ناتوانی باشد و ظلم و ستم باعث فخر گردد و امیران فاسد، وزیران ظالم و دانشمندان خائن و قاریان قرآن فاسق باشند و اعمال زشت و گفتار بهتان‌آمیز و گناه و طغیان و تجاوز علنی گردد و قرآن‌ها زینت شود و مسجدها نقاشی و رنگ‌آمیزی و مناره‌ها بلند گردد و بدکاران مورد توجه قرار گیرند و صف‌ها در هم بسته شوند. خواهش‌ها مختلف باشد و پیمان‌ها نقض گردد، وعده‌ای که داده شده نزدیک شود، زن‌ها به خاطر میل بسیاری که به امور دنیا دارند در تجارت با شوهران خود شرکت جویند. صداهای فاسقان بلند گردد و از آنها شنیده شود، بزرگ قوم پست‌ترین آنها باشد. از شخص فاجر از ترس شرش تقیه شود، دروغگو تصدیق و خائن امین گردد، زنان نوازنده، آلات طرب و موسیقی به دست گرفته و نوازندگی کنند! مردم پشتیبان خود را لعنت نمایند، زن‌ها بر زینها سوار شوند و زنان به مردان و مردان به زنان شباهت پیدا می‌کنند، شاهد در دادگاه بدون



اینکه از وی در خواست شود شهادت دهد و دیگری به خاطر دوست خود بر خلاف حق گواهی می دهد، احکام دین را برای غیر دین بیاموزند و کار دنیا را بر آخرت مقدم دارند، پوست میش را بر گرگان بپوشند، در آن موقع شتاب و تعجیل کنید، بهترین مکان در آن روز بیت المقدس است. روزی خواهد آمد که هر کسی آرزو کند که از ساکنان آنجا باشد.

دجال کیست و چه می کند؟

در این وقت اصبع ابن نباته برخواست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین دجال کیست؟

فرمود: بدان که دجال صائدبن صیدا است. بدبخت کسی که است که ادعای او را تصدیق کند و خوشبخت کسی است که او را تکذیب کند. از شهری که آن را اصفهان می گویند و قریه ای که معروف به یهودیه است بیرون می آید. چشم راست ندارد و چشم دیگر در پیشانی اوست و مانند ستاره صبح می درخشد و چیزی در چشم اوست که گویی آمیخته به خون است. در پیشانی وی نوشته است: «این کافر است.» هر شخص با سواد و بی سواد آن را می خواند، داخل دریا می شود و آفتاب با او می گردد. در جلوی رویش کوهی از دود است و پشت سر او کوه سفیدی است که مردم آن را طعام (گندم) می بینند.

وی در یک قحطی سخت می آید و بر الاق سفیدی سوار است،



یک گام الاغش یک میل راه است.^۱ زمین در زیر پای او طی می‌شود، از هیچ نمی‌گذرد مگر اینکه تا قیامت خشک می‌شود. با صدای بلند خود چنان فریاد می‌زند که از مشرق تا مغرب، جن و انس و شیاطین صدای او را می‌شنوند.

می‌گوید: «ای دوستان من، بیاید بسوی من! منم آن کسی که بشر را آفریدم و اندام آن را معتدل و متناسب ساختم و روزی هر کسی را تغییر نموده و همه را به یافتن آن راهنمایی می‌کنم؛ من آن خدای بزرگ شما هستم.»

دجال، دشمن خدا، دروغ می‌گوید؛ او یک چشم دارد. غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود، در صورتی که خداوند نه یک چشمی است و نه دو چشمی است و اصلاً جسم نیست^۲ و نه غذا می‌خورد و نه راه می‌رود و فناپذیر نیست.

بیشتر پیروان او در آن روز حرامزاده هستند و چیز سبزی بر سر و دوش دارند.

خداوند او را در شام، در تلی معروف به «تل افیق» سه ساعت از روز جمعه بر آمده به دست کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گذارد می‌کشد. بدانید که بعد از آن، حادثه بزرگی رخ می‌دهد.

۱. شاید مقصود این است که وی سوار بر ماشین‌های تند رو می‌شود. زیرا در آن زمان مردم

فهم این را نداشتند که حضرت علی برای آنها شرح دهد.

۲. نمی‌تواند چشم داشته باشد یا جسم باشد، چون خود خالق جسم و چشم و عقل و...

است.



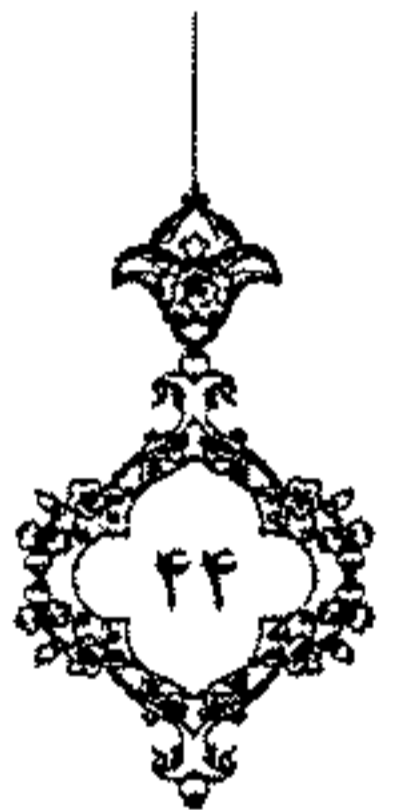
آمدن دابة الارض

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین آن حادثه چیست؟

فرمود: آمدن «دابة الارض» از سمت صفا است. انگشتر سلیمان و عصای موسی با اوست؛ آن انگشتر را بر روی هر مؤمنی می‌گذارد، در جای آن نوشته می‌شود «این مؤمن حقیقی است» و بر روی هر کافری بگذارد نوشته می‌شود «این کافر حقیقی است» تا جایی که مؤمن صدا می‌زند: ای کافر وای بر تو.

و کافر صدا می‌زند: ای مؤمن خوش به حالت! دوست داشتم من هم امروز مثل تو بودم و به چنین سعادت می‌رسیدم.

سپس دابة الارض سر خود را بلند می‌کند و مردمی که در بین مشرق و مغرب هستند، بعد از طلوع خورشید به اذن خدا از سوی مغرب او را می‌بینند. در آن وقت دیگر توبه برداشته می‌شود. نه توبه‌ای قبول است و نه عملی به سوی خدا بالا می‌رود و ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده، یا در حال ایمان، خیری کسب نکرده بود، به حال صاحبش سودی نمی‌رساند.



صدای آسمانی

نیز در کتاب غیبت شیخ، از علی بن ابی حمزه روایت نموده که امام صادق علیه السلام فرمود: آمدن قائم امری حتمی است.

عرض کردم: صدای آسمانی چگونه است؟

فرمود: گوینده‌ای از آسمان در آغاز روز صدا می‌زند: آگاه باشید

که حق در پیروی از علی و شیعیان اوست.

آنگاه شیطان در آخر همان روز صدا می زند: آگاه باشید که حق در پیروی عثمان و پیروان اوست.
و در آن موقع اهل باطل دچار تردید می شوند.

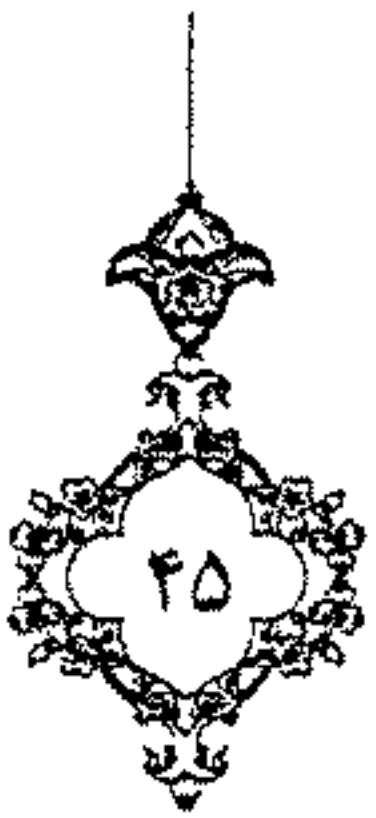
ظهور حضرت مهدی امام زمان (عج)

در کتاب انوار مفسیه سید علی بن عبدالحمید به سند خود از امام زین العابدین روایت می کند که ایشان در روایت مفصلی از قائم نام برد و فرمود: در زیر درخت تناوری می نشیند، در آنجا جبرئیل به صورت مردی از قبیله کلب می آید و می فرماید: ای بنده خدا! برای چه اینجا نشسته ای؟ قائم می فرماید: منتظرم شب فرا رسد و هنگام شب به مکه بروم. نمی خواهم در این گرما بروم.

در این موقع جبرئیل می خندد. و آن حضرت از خنده او متوجه می شود که جبرئیل است. آنگاه جبرئیل دست او را می گیرد و با وی دست می دهد و به او سلام می کند و به وی می گوید: برخیز!

سپس اسبی به نام «براق» برای او می آورد و او را سوار می کند و به کوه رضوی می آورد. سپس حضرت محمد ﷺ و حضرت علی ﷺ می آیند و عهد نامه ای برای او می نویسند، تا آن را برای مردم بخواند. قائم از آنجا به مکه می رود، در حالی که مردم در آنجا اجتماع کرده اند. در این هنگام مردی می ایستد و می گوید: ای مردم این است خواسته شما که نزد شما آمده است و شما را به آنچه پیغمبر ﷺ دعوت می کرد می خواند.

مردم از جا بلند می شوند. مردی از طرف قائم می ایستد و



می گوید: ای مردم خواسته شما این است، اکنون به سوی شما آمده و (بدعوکم الی ماد عاکم الیه رسول الله ﷺ) شما را به آن احکام و قوانین و دستوراتی دعوت می کند که پیغمبر خدا شما را به پذیرش آن می خواند.

مردم به طرف وی می روند که او را به قتل رسانند، ولی سیصد و چند نفر از جابر می خیزند و آنها را از دور او عقب می زنند. پنجاه نفر آنها از مردم کوفه هستند و سایرین مردم ناشناسی هستند که اغلب یکدیگر را نمی شناسند. آنها در غیر موسم حج در مکه جمع می شوند.

و نیز در آن کتاب ابو خالد کابلی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی در سفره فرود می آیند، نامه سفیانی به مدینه می رسد که نوشته است: اگر او (قائم) را نکشید، مردان شما را به قتل می رسانم و زنان شما را اسیر می کنم.

مردم مدینه هم حاکم او را می کشند. چون این خبر به قائم می رسد، به مدینه بر می گردد و با آنها جنگ می کند و طوری قریش را نابود می کند که جز خورنده قوچ باقی نمی ماند. سپس از آنجا به کوفه می رود و مردی از یاران خود را به حکومت آنجا منصوب می کند. آنگاه وارد نجف می شود.

شیخ احمد بن فهد حلی در کتاب مهذب و دیگران در تألیفات خود از معلی بن خنیس و او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: نوروز روزی است که قائم ما اهل بیت و صاحب امر خلافت قیام می کند و خداوند او را بر دجال پیروز می گرداند. او



دجال را در مزبله کوفه به دار می آویزد. هیچ نوروزی نمی گذرد، مگر اینکه ما در آن روز در انتظار فرج هستیم؛ زیرا نوروز از روزهای ماست. ایرانیان آن روز را حفظ کرده اند ولی عرب ها آن را ضایع کرده اند.

نیز در خرائج ابو خالد کابلی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: هر گاه قائم قیام نمود، دست خود را روی سر مردم می گذارد و به وسیله آن عقل های آنان جمع و اخلاقشان کامل می گردد.

یاران حضرت مهدی (عج)

و کسانی که آرزوی دیدار وی را دارند

و نیز در کمال الدین از مفضل بن عمر روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: این آیه درباره گمشدگان یاران قائم نازل شده است:

قال الله تعالى: ﴿اینما تكونوا یات بکم الله جمیعا﴾

آنها هنگام شب از روی فرش خانه خود ناپدید می شوند و صبح را در مکه خواهند بود. بعضی از آنها روز در ابرها حرکت می کنند و همه کس نام پدر و حسب و نسب او را می دانند.

پرسیدند: از این دو دسته کدام افضل هستند؟

فرمود: آنها که در ابرها حرکت می کنند.

در کتاب غیبت شیخ، علی بن عمر بن علی بن الحسین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: سن ولی خدا «قائم» به



اندازه سن ابراهیم خلیل است، که صد و بیست ساله بود و به شکل جوان «موفق» سی ساله ظاهر می شود.

مجلسی: شاید مقصود از صد و بیست سال، این باشد که بعد از ظهور تا هنگام وفات این مقدار عمر می کند. یا اینکه قبلاً این مدت تقدیر شده بود و بعد به دلایلی بداء حاصل می شود.

و هم در آن کتاب، فضیل بن یسار از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که به وی فرمود: گنجی در طالقان هست که از طلا و نقره نیست. و پرچمی است که از روزی که آن را پیچیده اند بر افراشته نشده است و مردانی هستند که دل های آنها مانند پاره های آهن است. شکی در ایمان به خدا در آنان راه نیافته و در طریق ایمان از سنگ محکمترند. اگر آنها را وادارند که کوه ها را از جای بکنند، از جای کنده و از میان بر می دارند.

لشگر آنها قصد هیچ شهری نمی کند، جز اینکه آن را خراب می نماید، اسب های آنها زین های زرین دارند و خود آنها، برای تبرک، بدن خود را به زین اسب امام می ساینند. آنها در جنگها امام را در میان گرفته و با جان خود از وی دفاع می کنند و هر کاری داشته باشد برایش انجام می دهند.

مردانی در میان آنها هستند که شب ها نمی خوابند. زمزمه آنها در حال عبادت همچون زمزمه زنبور عسل است. تمام شب را به عبادت مشغولند و روزها سواره به دشمن حمله می کنند.

آنها در شب راهب و در روز شیرند. در فرمانبرداری امام بیش از کنیز نسبت به آقایان پافشاری دارند. آنها مانند چراغهای



در خشنده اند و دل‌هایشان همچون قندیل‌ها است و از خوف خدا
خشنود می‌باشند.

آنها ادعای شهادت دارند و تمنا می‌کنند که در راه خدا کشته
شوند. شعار آنان این است: ای خون خواهان حسین!

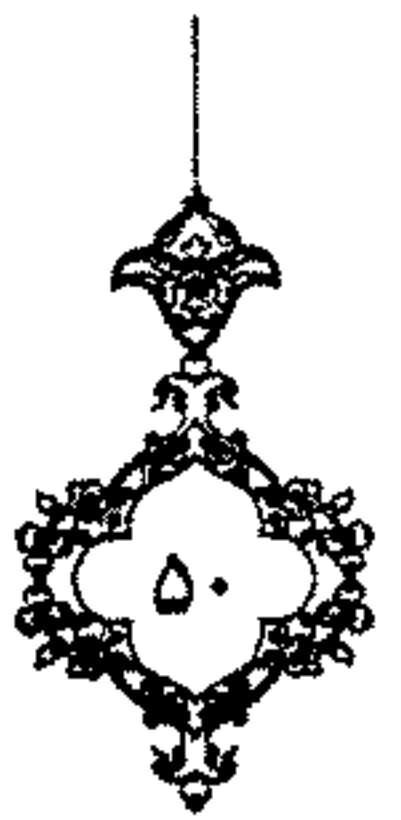
از هر کجا می‌گذرند رعب آنها به اندازه یک ماه در دلها جای
می‌گیرد و این گونه به پیش می‌روند. خداوند هم پیشرو به سوی
حق و حقیقت را پیروز می‌گرداند.



حکومت مهدی (عج) تنها دین آن زمان

همچنین در کتاب مذکور از ابوالجارود نقل شده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: قائم، سیصد و نه سال سلطنت می کند، همان مدتی که اصحاب کهف در غار خود ماندند. او زمین را پر از عدل و داد می کند. پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد.

و نیز در غیبت نعمانی، یونس بن ظبیان از خدمت حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون شب جمعه فرارسد خداوند فرشتگان خود را به آسمان دنیا می فرستد و هنگام طلوع صبح، منبری از نور در کنار بیت المعمور برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام می گذرد و آنها از آن بالا می روند. سپس خداوند امر می کند که فرشتگان و پیغمبران و مؤمنان پای منبر آنها اجتماع کنند و درهای آسمان گشوده می شود. آنگاه هنگام ظهور، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض می کند: پروردگارا! اکنون زمان وعده ایست که در کتاب خود فرموده ای و آن این است:



﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...﴾

فرشتگان و پیغمبران نیز همین مطلب را می گویند، سپس حضرت محمد ﷺ و علی و حسن و حسین علیهم السلام به سجده می افتند. آنگاه می گویند خدایا بر بی دینان غضب کن، زیرا به حریمت بی احترامی شده و برگزیدگانت کشته شده اند و بندگان نیکوکار خوار گردیده اند.

خداوند هم آنچه می خواهد می کند و این، در وقت معلومی است.

روش حکومت حضرت قائم (عج)

و نیز در تفسیر ایاشی از عبدالله بن بکیر روایت شده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام تفسیر آیه «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» را پرسیدم. فرمود: این آیه درباره قائم نازل شده، هنگامی که علیه یهود و نصاری و صائبین و مادی ها و برگشتگان از اسلام را پیشنهاد می نماید، هر کس از روی میل پذیرفت دستور می دهند نماز بخواند و زکات بدهد و آنچه هر مسلمانی مأمور به انجام آن است بر وی واجب می کند، و هر کس مسلمان نشود گردنش را می زند، تا آنکه در شرق و غرب عالم یک نفر کافر باقی نماند.

عرض کردم: قربانت کردم! در روی زمین مردم بسیاری هستند. حضرت قائم علیه السلام چگونه می تواند همه آنها را مسلمان کند و یا گردن بزند؟



حضرت فرمود: هنگامی که خداوند چیزی را اراده کند، چیز اندک را زیاد و زیاد را کم می گرداند.

نیز تفسیر عیاشی از مفضل بن عمر روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که قائم آل محمد قیام نماید، بیست و پنج تن از اقوام موسی که حکم به حق و عدالت می کردند اصحاب کهف و یوشع، وصی حضرت موسی و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابودجاجه انصاری و مالک اشتر را از پشت کعبه بیرون می آورد. این روایت با اندکی اختلاف در ارشاد مفید از مفضل بن عمر نقل شده است.

همچنین در غیبت نعمانی از حضرت بن هارون روایت شده که گفت: من در خدمت حضرت صادق نشسته بودم. «معلی بن خمیس» از آن حضرت پرسید: آیا هنگامی که قائم ظهور کرد، بر خلاف روش حضرت علی علیه السلام حکومت می کند؟

فرمود: آری، این گونه که علی علیه السلام بامنت گذاشتن به اسیران و مردم و گذشت از آنها عمل می نمود، زیرا می دانست بعد از وی حاکمان ستمکار بر شیعیان تسلط پیدا می کنند. ولی قائم با مردم «بی دین» می جنگد و آنها را اسیر می کند. زیرا او می داند که بعد از وی به هیچ وجه شیطان بر مردم غلبه نمی کند. (و خطری متوجه آنها نیست).

در تهذیب شیخ طوسی، این روایت به سند دیگر هم آمده است.



نابودی شیطان بدست قائم

سید علی بن عبدالحمید در کتاب الانوار المفسیه به سند خود از اسحاق بن عمار نقل می‌کند: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: اینکه خداوند به شیطان فرمود: که منتظر وقت معلوم باشد. این وقت معلوم کی خواهد بود؟

فرمود: در روز قیام قائم ماست. وقتی خداوند او را برمی‌انگیزد (آماده قیام است)، در مسجد کوفه است. در آن وقت شیطان، در حالی که با زانوهای خود راه می‌رود، به آنجا می‌آید و می‌گوید: ای وای از خطر مرگ امروز!

قائم پیشانی او را گرفته و گردنش را می‌زند. آن موقع روز معلوم است که مدت زمان او به آخر می‌رسد.



قرآن و مسئله حکومت جهانی

یک سؤال و سه پاسخ:

می‌پرسند: آیا در قرآن مجید، این سند محکم و بزرگ خلل‌ناپذیر اسلام، درباره حکومت حضرت مهدی (عج) که سراسر جهان را فراخواهد گرفت و پرچم اسلام و توحید را در همه نقاط زمین به اهتزاز در می‌آورد، سخنی به میان آمده است؟

پاسخ: در آیات متعددی از قرآن این مطلب بیان شده که دو نمونه آن را در ذیل می‌خوانیم.

۱- در سوره صف آیه ۹ می‌خوانیم:

«او خدایی است که رسولش را با دلایل رهنمون بخش

فرستاد تا آن را بر تمام دین‌ها غالب گرداند، هر چند این

موضوع خوشایند مشرکان نیست.»

این آیه صریحاً نوید می‌دهد که روزی خواهد آمد که آیین اسلام

همه دین‌ها و مرام‌ها را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد و سراسر



جهان زیر لوای اسلام قرار می‌گیرد؛ که منظور، همان وقتی است که حضرت مهدی علیه السلام در سراسر جهان حکومت واحد اسلامی تشکیل می‌دهد.

۲- در سوره انبیاء آیه ۱۰۵ می‌خوانیم:

«همانا (بدانید که) ما در زبور (کتاب حضرت داود) نوشتیم، پس از آنکه (این مطلب را) در تورات (نیز) نوشته بودیم، که: حتماً بندگان صالح من وارث زمین می‌شوند.»

این آیه بیانگر آن است که در کتاب‌های آسمانی زبور و تورات و قرآن، موضوع حکومت انسان‌های شایسته بر سراسر زمین آمده است. روشن است که وعده خدا حق است و روزی خواهد آمد که بندگان صالح، که از نظر قرآن، مسلمانان راستین هستند، حکومت واحد صالحان را بر همه نقاط زمین برقرار می‌سازند؛ که همان حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) است.

۳- در سوره نور آیه ۵۴ می‌خوانیم:

«خداوند به آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته می‌کنند وعده داده که آنها را نماینده (خود) در زمین گرداند؛ همان گونه که گذشتگان آنان را خلیفه زمین کرد (و وعده داده که) دینشان را، که برای آنها پسندیده، نیرومند گرداند و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل کند، آنها مرا می‌پرستند و برای من شریک نمی‌گیرند.»

این آیه بیانگر حکومت واحد بر سراسر زمین است، به آنان که ایمان و عمل صالح دارند (یعنی منتظر واقعی هستند و با ایمان و



عمل نیک خود زمینه سازی برای ایجاد آینده درخشان می کنند) نوید می دهد که خداوند حکومت زمین را به دست آنها می سپرد، دین آنها نیرومند و قوی می گردد، در نتیجه آرامش و امنیت، جانشین خوف و نا آرامی می شود. در پایان این آیه اشاره به این می کند که حکومت آنها بر سراسر زمین بر اساس توحید و پرستش خدای یکتا و نفی هر گونه شرک است.^۱

آنچه در لوح مصر نوشته بود

عبدالله بن محمد بن عبدالله الوهاب، از احمد بن محمد بن عبدالله بن یزید شعرانی که از فرزندان عمار یاسر رضی الله عنه است برای من نقل کرد، که ابوالقاسم محمد بن قاسم بصری، می گفت: ابوالحسن خمارویه بن احمد بن طولون^۲ در مصر گنج هایی به دست آورد که پیش از وی نصیب هیچ کس نشده بود. سپس او را ترغیب کردم تا دو هرم از اهرام سه گانه مصر را خراب کند، شاید در آن نیز گنجی بیابد! ولی اطرافیان و مشاوران و افراد مورد اعتماد، او را از خراب کردن اهرام بر حذر داشتند و خاطر نشان ساختند که هر کس به اهرام متعرض شده، عمرش کوتاه گشته است. او به نصیحت آنها اعتنا نکرد و دستور داد هزار کارگر دیوار اهرام را بکنند تا درب آن پیدا شود، پس از یک سال کار، همه خسته و نا امید شدند؛ اما



۱. خورشید پنهان، مؤلف محمد اشتهاوردی.

۲. احمد بن طولون حکمران معروف مصر و شام بوده که از سال ۲۵۴ هجری تا سنه ۲۷۰ در آن کشور با کمال قدرت حکومت داشته است.

موقعی که از جستجو مایوس گشتند و می خواستند دست بردارند، راهی پیدا کردند که مانند نقب بود. راه را گرفته و پیش رفتند تا به آخر آن رسیدند. در آن سنگ مرمری دیدند و دانستند که درب اهرام است. سپس چندان سعی کردند تا در را از جای کنند و بیرون آوردند، دیدند با خط یونانی چیزی بر آن نوشته است. حکما و علمای مصر را جمع کردند تا آن را بخوانند، ولی کسی نتوانست آن را بخواند. در میان آنها شخصی بنام عبدالله مدنی بود که یکی از حفاظ دنیا و علمای روزگار به شمار می رفت. وی به ابوالحسن خمارویه گفت: «اسقفی را در حبشه می شناسم که سیصد و شصت سال دارد؛ و او قادر است این خط را بخواند. او می خواست این زبان را به من بیاموزد، ولی چون به علوم عرب رغبت داشتم، آنرا فرا گرفتم و آن اسقف هنوز زنده است.

ابوالحسن خمارویه نامه ای به پادشاه حبشه نوشت که اسقف مزبور را نزد وی بفرستد، ولی پادشاه حبشه جواب داد که این مرد پیرگشته و زمانه او را فرسوده کرده فقط شهر ماست که تاکنون او را زنده نگاه داشته است. بیم آن است که اگر به هوا و سرزمین دیگر نقل مکان کند و حرکت نماید و رنج و مشقت سفر بکشد، تلف گردد، در صورتی که بقای او موجب شرف و افتخار ماست. اگر چیزی دارید که می خواهید او بخواند و یا تعبیر کند و یا می خواهید چیزی از وی پرسید، آن را بنویسید و بفرستید تا او بخواند و مقصود شما تأمین گردد.

خمارویه دستور داد سنگ مرمر را در کشتی کوچکی نهاده از



«صعید اعلی»^۱ به «اسوان» حمل کردند و باشتاب از اسوان به حبشه آوردند و چون سنگ را نزد اسقف رساندند، نوشته را خواند و به زبان حبشی معنی کرد. سپس از حبشی به عربی ترجمه کرد معلوم شد نوشته این است «من ریان بن دومغ هستم.»

ابو عبدالله مدنی که همراه سنگ به حبشه رفته بود از اسقف پرسید: ریان بن دومغ چه کسی بوده؟

گفت: او پدر عزیز مصر است که حضرت یوسف در خانه او و همسرش زلیخا بوده است. عزیز هفتصد سال و پدرش ریان هزار و هفتصد سال در جهان زیستند.

روی آن سنگ نوشته بود: من ریان بن دومغ هستم و برای اطلاع از منبع رود نیل از وطن خویش بیرون آمدم.

چون که جریان آن را می دیدم و می خواستم ابتدا و منبع آن را هم بدانم. به همین منظور همراه هشت هزار نفر از مردم کشور هشتاد سال به جستجو پرداختیم، تا آنکه به ظلمات و دریای اطلس رسیدیم و دیدم رود نیل دریای اطلس را قطع می کند در آن عبور می نماید و منفذ هم ندارد. چهار هزار نفر از همراهان من مردند و من از نابودی سلطنت خود ترسیدم و بازگشتم و اهرام و «برابی»^۲، و این دو هرم را بنا کردم؛ و تمام گنج ها و اندوخته های خود را در آن پنهان نمودم.

من بعضی چیزها را که به وقوع خواهد پیوست می دانم، علم

۱. صعید مصر بلوک و سیعی بوده که چند شهر بزرگ داشته است.

۲. برابی چند قصر باستانی پادشاهان مصر است که در چند جای صعید مصر ساخته شده و در آن اشکال مختلفی از هر حیوان وجود داشته باشد



غیب ندارم. زیرا تنها خداوند عالم به غیبت است. هر چه را خواستم محکم و متقن گردد، آن را محکم ساختم با این حال خداوند قوی تر و ساخته او محکم تر است.

خواستم سرچشمه رود نیل را پیدا کنم، ولی از کشف آن عاجز گشتم، چون که آدمی به عجز و زبونی توأم است.

مدت هشتاد سال جاهای دیدنی را همراه با خردمندان و لشگر بسیار پیمودم، تا آنجا که سرزمین جن و انس را زیر پا نهادم و گرداب های دریای ظلمانی مرا از کار بازداشت. آن وقت یقین کردم که قبل و بعد از من هیچ مرد باهیبی از آنجا نگذشته و نخواهد گذشت. سپس به کشورم بازگشتم و مجلس آراستم و به عیش و نوش نشستم چون که روزگار گاهی با سختی و زمانی با نعمت توأم است.

من صاحب همه اهرام مصر هستم و بانی برابی آنجا می باشم. آثار دست و قدرت حکمت خود را برای اینکه نپوسد و منهدم نگردد، در آنجا جای دادم در اهرام گنجهای زیاد و عجایب بسیاری هست، زمانه گاهی انسان را کامروا می گرداند و زمانی مورد هجوم خود قرار می دهد. روزی فرامی رسد که ولی پروردگار من قفل ها از این اسرار بگشاید و عجایب کار و صنعت مرا آشکار سازد!

او کسی است که در آخر الزمان و در اطراف خانه خدا ظاهر می شود و کارش بالا می گیرد و نامش مشهور می گردد. گروه انبوهی از مردم، هنگام ظهورش کشته خواهند شد و جمعی اطاعت می نمایند. این برابی هم در اختیار او قرار می گیرد و سپس منهدم



می گردد. گنج های من همه پیدا می شود، جز اینکه می دانم همه صرف جهاد خواهد شد. گفتار خود را در تخته سنگ ها نوشتم ولی به زودی نابود خواهند شد، خود من نیز بعد از آن از بین می روم و معدوم می گردم.

چون ابوالحسن خمارویه از مضمون لوح آگاه شد، گفت: جز قائم آل محمد کسی بر اسرار اهرام دست نخواهد یافت، سپس سنگ را برگردانید و در جای خود نصب کرد و درب هرم را بستند. یک سال بعد از این ماجرا طاهر، خادم ابوالحسن خمارویه او را در رختخواب و حالت مستی به قتل رساند. آنگاه مردم از این ماجرا مطلع گردیدند.

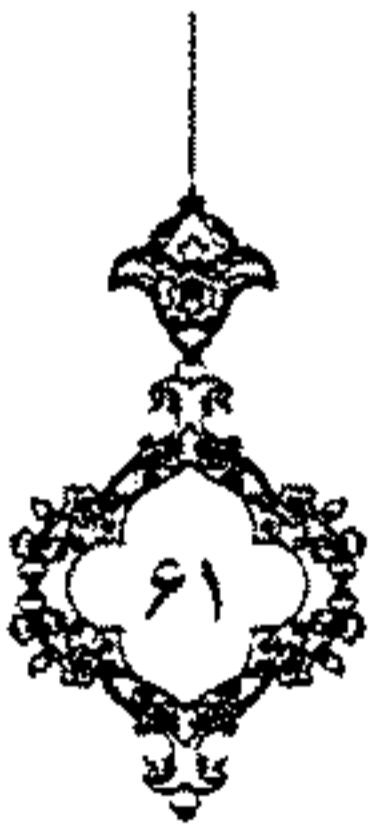
شیخ صدوق می فرماید: آنچه درباره داستان رود نیل و اهرام مصر گفتیم از هر چه در این زمینه گفته می شود صحیح تر است. ضبیره بن صعید بن سعد بن سهم قرشی صد و هشت سال عمر کرد. وی اسلام را درک نمود و به مرگ ناگهانی بدرود حیات گفت و اسلام نیاورد.



گفتار علامه مجلسی

راجع به صوفیه در رساله اعتقادات

از جمله در رساله «اعتقادات» می نویسد: جماعتی از مردم عصر ما به نام «صوفیه» بدعت‌هایی اختراع کرده و آن را مسلک خود قرار داده و گوشه‌گیری و رهبانیت را شعار خود ساخته‌اند تا به نظر خود بدان وسیله خدا را عبادت کنند، با اینکه پیغمبر از رهبانیت و گوشه‌گیری از خلق نهی فرمود و دستور داد که مسلمانان باید ازدواج کنند و با مردم معاشرت کنند و در اجتماعات مسلمانان حاضر شوند و با مؤمنان نشست و برخاست کنند و یکدیگر را به راه خیر و صلاح و اعمال نیک هدایت و راهنمایی کنند. و احکام و مسائل دینی بیاموزند و به دیگران یاد دهند و از بیماران عیادت نمایند و در تشییع جنازه آنان حاضر شوند و به ملاقات مؤمنان بروند در انجام نیازهای آنها تلاش داشته باشند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و حدود الهی را جاری سازند، احکام خدا را



منتشر کنند؛ در حالی که رهبانیتی که صوفیه! اختراع کرده‌اند، باعث می‌شود که تمام این واجبات و مستحبات ترک شود، به علاوه صوفیه در این رهبانیت (گوشه‌گیری و خانقاه نشینی) عبارات‌های ساختگی پدید آورده‌اند. از جمله این عبارتهای ساختگی «ذکر خفی» است که نزد آنها عمل خاصی است و با هیئت مخصوصی به جا می‌آورند. نه آیه‌ای و نه روایتی درباره این ذکر خفی از شرع مطهر وارد نشده و در هیچ کتابی هم پیدا نمی‌شود که البته این خود بدون هیچ گونه شک و تردیدی بدعت است و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود «كل بدعة ضلالة و كل ضلالة بسيلها الى النار» یعنی هر بدعتی گمراه است و هر گمراهی راهش به طرف جهنم است.

از جمله آن بدعت‌ها «ذکر جلی» است که در آن حالت، با اشعار و نعره الاغ آواز می‌خوانند و عربده می‌کشند و این را عبادت خدا می‌دانند و عقیده دارند جز این دو ذکر و بدعت‌ها، خدا عبادت دیگری ندارد. و بدین گونه تمام واجبات و مستحبات و نافله‌ها را ترک می‌کنند. و هر گاه نماز می‌خوانند مثل مرغی که پی در پی به زمین منقار می‌زند، با عجله و شتاب قناعت می‌کنند و اگر ترس از علماء نبود حتی این نوع نماز را هم به کلی ترک می‌کردند.

صوفیه لعنهم الله، تنها به این بدعت‌ها اکتفا نکرده‌اند، بلکه اصول دین را نیز تغییر داده‌اند و قائل به وحدت وجود شده‌اند. معنی وحدت وجود که در این زمان مشهور است و از مشایخ آنها شنیده می‌شود، کفر است. و نیز صوفیه عقیده جبر و سقوط عبادت دارد و غیر اینها را از عقائد فاسد و سخیف می‌دانند.



پس ای برادر من! دین و ایمان خود را از فریبهای شیاطین و دغل‌باری آنها حفظ نمایید و از خدعه و نیرنگ ساختگی آنها که دل‌های مردم نادان بدان متمایل می‌گردد، پرهیز کنید!

این نظریه علامه مجلسی در حق الیقین و عین الحیات درباره تمام فرقه‌های صوفیه شیعه و سنی، می‌باشد.

از رسول خدا حدیثی نقل شده که: هر کس در چهل صبح عمل خود را برای خدا خالص گرداند، خدا چشمه‌های حکمت را از دلش بر زبان جاری می‌کند. و در حدیث دیگری از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که: هر گاه ایمان را برای خدا چهل روز خالص نمایید، و یا فرمود هر که چهل روز خدا را نیکو یاد کند، خدا او را در دنیا زاهد گرداند، و او را به درد و دواى دنیا بینا فرماید، و حکمت را در دل او جای دهد، و زبان او را به حکمت گویا گرداند.

سپس، حضرت آیه‌ای خواند که ترجمه‌اش این است: آنان که گوساله را خدای خود گرفته‌اند به زودی غضبی از جانب پروردگارشان و خواری در زندگی دنیا به آنان خواهد رسید و این گونه جماعتی، و هر کسی را که افترا بر خدا می‌بندد جزا می‌دهیم.

سپس فرمود: هر صاحب بدعتی را که می‌بینی، البته ذلیل و خوار است که افترا بر رسول و اهل بیت می‌بندد.

صاحبان بدعت از روی جهالت این دو حدیث را حجت خود در برابر اهل حق کرده‌اند^۱، و نمی‌دانند که این احادیث هیچ ربطی به مطلب آنان ندارد.



۱. شگفتا که صوفیه با اینکه همگی به راه مخالف حق حقیقت و اهل حق و حقیقت می‌روند مع الوصف خود را الحق می‌دانند: بر عکس نهند نام زنگی کافور.

بعد از آنکه در روایتی، دربارهٔ فضیلت «ذکر» و معنی آن سخن می‌گوید، می‌فرماید: چون حقیقت ذکر معلوم شد، بدان که دو نوع ذکر در میان صوفیه شایع شده که هر دو بدعت است! و آن را بهترین عبادت می‌دانند و اوقات عمر را در آنها ضایع و مردم را گمراه می‌کنند. اول: ذکر جلی و آن مشتمل است بر چند چیز.

اول آنکه این گونه عبادت از شارع^۱ نرسیده و در تعریف بدعت گفتیم که این گونه کارها از شارع وارد نشده است. خوب دانستن و به عنوان عبادت کردن بدعت است.

دوم آنکه: غنا می‌کنند، و ذکر را به تصنیف بر می‌گردانند و در میان آن بانگمه و ترانه اشعار عاشقانه و ملحدانه می‌خوانند. و این به نظر اجماع علمای ما (شیعه) حرام است. همان طور که دربارهٔ غنا این گونه است. جدای از اعمالی که در ضمن آن انجام می‌دهند، مثل دست بر دست زدن به نغمه، که خدا در قرآن مذمت فرموده است و رقص کردن^۲ که هم در شرع مذموم است و هم عقل حکم به زشتی آن می‌کند.

سوم آنکه: این اعمال را در مساجد انجام می‌دهند (البته فعلاً کمتر به آنها اجازه ورود به مساجد می‌دهند) و چون به آنان می‌گویی این اعمال بدعت و تشریح است، در جواب می‌گویند: با این اعمال به قرب خاصی می‌رسیم و فریاد می‌زنند، مانند حیوانات کف می‌زنند و این را در نظر مردم عامی از کمالات خود می‌نمایانند.

۱. شارع یعنی قانونگذار. مراد حضرت رسول خدا ﷺ است.

۲. آنها رقص دراویش با آن سرو وضع خنده آورا



غربت اسلام

و/در کمال الدین از سکونی، از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که پیغمبر فرمود: «ان الاسلام بدا غریبا و سيعود غریبا کما بدا فطوبی للغرباء»

یعنی اسلام با غربت ظاهر شد و به زودی نیز، چنانچه بود، به حال غربت برمی گردد. پس خوش بحال غریبان.

در غیبت نعمانی نیز این حدیث به سند دیگر آمده است و در کمال الدین آن را به سند دیگر از حضرت رضا هم روایت کرده است. علامه مجلسی: ابن اثیر درنهایه گفته است: معنی این روایت آن است که در اول مانند غریب بی کسی بود که هیچ یک از بستگانش نزد وی نباشد، زیرا در آن روز اندک بودند و اینکه فرمود: «به زودی مثل اول غریب می شود» یعنی مسلمانان در آخر الزمان تقلیل می یابند و مانند غریبان می گردند. «فطوبی للغربا» یعنی بهشت از آن مسلمانانی است که در آغاز اسلام و پایان اسلام بوده و می باشند. علت این امتیاز این است که آنها در آغاز اسلام و آخر الزمان در برابر آزارهای کفار استقامت نشان می دهند و دین اسلام را از دست نمی دهند.^۱

۱. دانشمند بزرگوار سید رضی قدس سره گفته اند: «این کلام پیغمبر اکرم (ص) از استعارات زیبا و مجازات بدیع است. زیرا حضرت، غربت اسلام را در آغاز کار به مرد غریبی تشبیه فرموده که یاورانش اندک و در راز و تنش می باشد. اسلام هنگام ظهورش این چنین بود، تا آنکه به مرور پایه های آن محکم گشت و کارش بالا گرفت و حامیانش زیاد شدند. و اینکه پیغمبر می فرماید: «سيعود غریبا» به زودی نیز غریب می شود، به این معنی است که به زودی از لحاظ کم بودن طرفداران و عالمان به احکام شرعی و وظائف اسلامی، مانند روز نخست خواهد شد.



مسئولیت و وظیفه خطیر شیعه در زمان غیبت

شیعه، رسول رسولان و پیام آور پیامبران است.

شیعه، وارث انبیاء و خلف صالح اولیاء و صالحان است.

شیعه، امانت دار و دیعه بزرگ الهی است که پس از نگاهداری و

نگهبانی، آنرا به صاحبش «ولی خدا» تقدیم می‌دارد.

شیعه، ادامه دهنده انقلاب ابراهیم علیه السلام موسی علیه السلام عیسی علیه السلام و

محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که بت شکنی و خداجویی را شعار خویش قرار

داده و همیشه با نمرودها، فرعون‌ها، سامری‌ها و ابوجهل‌ها در ستیز

بوده است.

شیعه، پیرو علی علیه السلام و فرزند اسلام است همان علی علیه السلام که یار

بیچارگان، پناه مستضعفان، پدر یتیمان و دشمن ستمگران و

مستکبران بود.

شیعه، وظیفه پاسداری و نگاهبانی از کیان اسلام را دارد و طبق

وظیفه حافظ شؤون «رسالت و امامت» است و وارث انبیاء و خلف



صالح اولیاء و امامان می باشد.

همه می دانیم دشمن در کمین نشسته و با تمام قوا برای درهم کوبیدن شیعه می کوشد. استعمارگران و مزدوران از دور و نزدیک، از بیگانگان و خودی، برای مبارزه با اسلام و آشنا نشدن مردم با روح اسلام، شیعه را نشانه گرفته اند و با تمام وسایل، علیه شیعه تبلیغ می کنند. آیا ما شیعیان، به مسؤولیت خود توجه کرده ایم؟ آیا می دانید که کوچکترین خطا، لغزش و عمل غیر اسلامی ما چه لطمه جبران ناپذیری به اسلام و مکتبمان خواهد زد؟! آیا به این حقیقت توجه داریم که بهترین معرف یک مکتب، یک جهان بینی و یک ایدئولوژی، عملکرد افراد آن مکتب و... می باشد؟!

چنانچه توجه به این حقایق داریم لازم است بیش از گذشته به مسؤولیت بسیار سنگین خود پی ببریم و با اعمال و رفتار خود و روش اسلامی انسانی خویش، با عدالت، با تقوا، با اخلاق اسلامی، با بصیرت و بینش اسلامی و با زندگی سراسر کمال و فضیلت، عظمت اسلام را حفظ کنیم و با رفتار غیر اسلامی ننگی برای شیعه نباشیم.

ایمان و عمل :

در ایدئولوژی شیعه، یکی از ارکان مهم «ایمان و عمل» است و نبودن عمل حاکی از نبودن ایمان می باشد که امام صادق علیه السلام فرمودند: «الایمان هو اقرار باللسان و عقد بالقلب و عمل بالارکان.»



«ایمان عبارت است از اقرار به زبان، پیمان و اعتقاد قلبی و عمل کردن به احکام ائمه معصومین علیهم السلام»^۱.

حضرت بقیة اللہ ارواحنا فداه از کسانی که حتی یک حکم از احکام اسلام را کوچک و سبک بشمارند و به یکی از قوانین قرآن بی اعتنائی کنند، هرگز راضی نخواهد بود و آنان را پیرو شیعه خود نخواهد دانست، آن بزرگواران مال، فرزندان، خون و جان خود را برای این نثار کردند که به اسلام و احکام آن عمل شود. و همه مصیبت‌ها و صدمه‌ها را برای آن تحمل کرده‌اند که اسلام زنده بماند؛ افرادی که با ادعای شیعه‌گری، عمل به اسلام ننمایند به مقام رفیع ائمه معصومین علیهم السلام اهانت نموده و عملاً با تشیع مبارزه کرده‌اند!

اصولاً عشق و محبت در صورتی واقعیت دارد که اطاعت و پیروی عاشقانه باشد، نه تنها ادعا و حرف، عاشقان علی و شیفتگان و دلباختگان حضرتش کسانی هستند که در تمام ابعاد، علی علیه السلام منش بوده، همچون خود آن حضرت نمونه و الگوی همه ابعاد اسلام باشند.

وظیفه شیعه

اکنون در غیبت امام علیه السلام مسئولیت شیعه چقدر خطیرتر و سنگین‌تر است؟

در این زمان بیش از هر زمان دیگر شیعه باید مواظب تمام



رفتارهای خود باشد، مخصوصاً پس از انقلاب اسلامی ایران، دنیا توجه بیشتر به تشیع پیدا کرده و به یقین در صدد کنجکاوی بیشتر است و چون آگاهی و اطلاع صحیح و دقیق از تشیع ندارد، عملکرد ما را، نشانگر مکتب، ایدئولوژی و جهان بینی ما می پندارد. حالا اگر کوچکترین لغزش و انحرافی از معارف و قوانین اسلام، در اعمال و رفتار ما مشاهده شود لطمه بزرگی به تشیع و اسلام زده ایم.

موقعی که دشمنان اسلام از هر زمانی بیشتر در لکه دار کردن شیعه می کوشند، یک کج سلیقگی یا بی خبری از ما، بابوق و کرنا در جهان اعلام خواهد شد و خطای ما را به پای مکتب ما خواهند گذاشت. پس مسئولیت شیعه در این عصر از هر عصری خطرتر است.

امید است با انجام دادن وظایف و با توجه به رسالت خطیر خویش، بتوانیم موجبات خرسندی مولایمان امام زمان (عج) را فراهم نماییم و در زمره شیعیان و پیروان واقعی آن حضرت در آییم.^۱

حضرت مهدی (عج) در شعر شاعران:

در پایان این کتاب مناسب می دانیم که برای تکمیل آنچه از نظر عقلی و نقلی تا کنون درباره شخصیت بزرگ و جهان مدار حضرت ولی عصر عجل... گفته ایم، چند قصیده که در مدح آن جهان بشریت گفته شده، نیز بیاوریم تا از نظر ادبی هم کتاب خالی نماند. نخست چند قطعه و قصیده از مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد



حسین اصفهانی که از اعظام مراجع تقلید نجف و بزرگان فلاسفه
عصر اخیر و استاد جمعی از مراجع تقلید کنونی شیعه بودند
می آوریم و سپس به ذکر چند قصیده از فضلا و ادبای معاصر، از
جمله استاد حبیب چایچیان ملقب به «حسان» نیز مبادرت
می ورزیم.



شمع دل انجمن

همره باد صبا نافه مشک ختن است
یا نسیم چمن و بوی گل و یاسمن است
دیده دل شده روشن مگر ای باد صبا
همرخت پیرهن یوسف، گل پیرهن است
شده شام دل آشفته غمگین خوشبوی
مگر از طرف یمن بوی و یس قرن است.
یا مسیحی نفسی می‌رسد از عالم غیب
که دل مرده دلان، تازه‌تر از نسترن است
نفسه‌ای می‌وزد از عالم لاهوت بلی
نه نسیم چمن است و نه ز طرف یمن است
ای صبا با خبر مقدم یار آمده‌ای؟
خیر مقدم! که نسیم توران بدن است



گر از آن سرو چمان نیست ترا تازه بیان
 صفحه روی زمین بحر چه صحن چمن است
 گر ندارد خبری زان لب لعل شکرین
 طوطی طبع من از چیست که شکر شکن است
 ورنه حریف است از آن خسرو شیرین دهنان
 بلبل نطق من از چیست که شیرین سخن است
 گر حدیثی نبود زان در دندان بمیان
 از چه رو ناطقه‌ام معدن درّ یمن است.
 ای نسیم سحری، این شب روشن چه شب است
 مگر امشب مه من شمع دل انجمن است
 چه شب این شب فیروز دل افروز، چه روز
 مگر امشب شب اشراق دل آرام من است
 مشرق شمس ابد مطلع انوار ازل
 صاحب العصر ابوالوقت امام زمن است
 یوسف مصر حقیقت که دو صد یوسف حُسن
 نتوان گفت: که آن در ثمن را، ثمن است
 آنکه در کشور ایجاد، ملیک است و مطاع
 واندر اقلیم بقا مقتدر و مؤتمن است
 کلک لطفش زده بر لوح حدم نقش وجود
 دست قهرش شرر خرمن و دهر کهن است



دل والا گهرش مخزن اسرار اله
دیده حق نگرش ناظر سرو علن است
حجت قاطعه و قانع الحاد و ضلال
رحمت واسعه و کاشف کلی و محن است
حاوی علم و یقین حامی دین و آئین
ماهی زیغ و زلل محیی فرض و سنن است
جامع شمع پس از تفرقه اهل وفاق
باسط عدل پس از آنکه زمین پرفتن است
«حاج آقا اصفهانی»



نغمه‌های جاودانی

ز غم تو گشته ویران، دل زار عاشقانت
 ز فواق رویت ای گل شده‌ایم نغمه خوانت
 دل عالمی و دلها، ز غم تو غرقه در خون
 مکش از ملال شاها، دگر ابروی کمانت
 تو که بال رحمت بر، سر ما فکنده سایه
 ز چه رو، نهانی از ما، به کجاست آشیانه
 همه از پی تو پویان، همه خسته‌ایم و بی جان
 که تو جان ماسوائی، ملکا قسم به جانت
 چه خوش است دیده ما را، شود از رخ تو روشن
 چه خوش است گوش ما را، بنوازی از بیانت
 به غلامی تو شاها، نه لیاقت است ما را
 که خوریم غبطه‌ها بر، سگ درب آستانت
 همه ریزه‌خوار خوانِ کرم توایم و اکنون
 مپسند ناممید از، تو شوند سائلانت
 غزلی نکو حسانا چو به نام شاه گفتی
 نرود ز یادها این، نغمات جاودانت



در دامن شبها

حسن تو رشک بهشت است و به دل جا داری
راز اغـوای دل آدم و حـوا داری
ماه، در پیش رخ ماه تو، می‌گردد زشت
گل سرافکننده ز حسنی که تو زیبا داری
از حسد رنگ ز رخساره مهتاب پرید
زان تجلی که تو در دامن شبها داری
باب محراب عبادت به تو آغوش گشود
مگر ای قبله جان قصد مصلی داری
باب رحمت به سوی خلق خدا باز شود
ز آن مناجات که با خالق یکتا داری
پیش حسن تو شود گم همه زیبایی‌ها
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
پرده غیبت از آن چهره به یکسوی بزن
کآنچه در پرده نهان است هویدا داری
علم بی حدّ نبی، زهد عجیب علوی
خلق نیکوی حسن، عصمت زهرا داری
هم عزا داری و هم منتقم خون حسین
قهر یزدان و غم زینب کبری داری

نه همین غصه امروز بود در دل تو
 غم بگذشته و آینده دنیا داری
 دشمنان در تک و پوی قدرتت گشته مهار
 جان فدایت که عجب قلب شکیبیا داری
 من آلوده کجا، جلوه دلدار کجا
 ای دل انصاف بده، خواهش بیجا داری
 چنگ بر دامن احمد بزن و عترت او
 اگر امروز (حسان)، وحشت فردا داری



همراز دل

یادت ای مونس جان، مایهٔ تسکین من است
همچو خون، عشق تو در جمله شرائین من است
مهر تو ای شه والا گهر آئین من است
«روزگاری است که سودای بتان دین من است
غم این کار، نشاط دل غمگین من است»

قوس مژگان تو بر طاق دو ابرو ساید
می‌شود تیز و چو شمشیر فرو می‌آید
یکدم از پاس جمال تو نمی‌آساید
«دیدن روی تو را دیدهٔ جان بین باید

وین کجا مرتبهٔ چشم جهان بین من است»

کرده دیوانگی عشق مرا شهرة شهر
شهریارا! دل ما را نبود طاقت قهر
شد روان اشک من ای سرو، بیا بر لب نهر
«یار من باش، که زیب فلکه و زینت دهر

از مه روی تو و اشک چو پروین من است.»

آتش سینه عیان باشدم از چهرهٔ زرد
هرگز این شعلهٔ دلخواه مکن یارب سرد
ارمغان مهر تو این طبع گهر بار آورد
«تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن کرد

خلق را ورد زبان مدحت و تحسین من است.»



خندم از شوق تو و از غم تو گریم زار
نیست در خانه دل جز اثر هستی یار
هستی خویش به راه تو نهام به کنار
دولت فقر خدایا به من ارزانی دار
کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

ای دل اکنون که غم یار گرفتی بر دوش
تا که خالی شود این خانه ز اغیار، بکوش
چون حلال است شراب از کف دلدار، بنوش
واعظ شحنه شناس این عظمت گو مفروش

چونکه منزلگه سلطان، دل مسکین من است

اینکه خورشید از او گشته منور مه کیست!
این مه آواره و سرگشته مگر در ره کیست؟
این که همراه دل ماست، دل آگه کیست؟
یارب این کعبه مقصود تماشاگه کیست؟

که مگیلان طریقش گل و نسیرین من است

انتخاب من و حسین تو بود ورد زبان
تو چنین خوبی و من شیفته حسن چنان
تا که گوید سخن از شاه جهاندار (حسان)
«حافظ» از قصه پرویز دگر قصه مخوان

که لبش جرعه کش خسرو و شیرین من است.



آخرین مویک

در جوانی شده‌ام از غم این دوران پیر
لیکن از عشق تو ای یار نمی‌گردم سیر
منم آن ذره که بر دامن تو چنگ زدم
ای شده پرتو مهر و کرمت عالمگیر
بهر تسخیر جهان، جنگ دگر لازم نیست
چونکه زیبایی تو، کرده جهان را تسخیر
نرود یاد تو، با مردنم، از خاطر من
چون وجودم همه با مهر تو شد، نقش پذیر

